از فواید با برکات آنها بسبب عدم اطلاع محروم بودند لهذا درین رساله
بعضی از ضروریات و لوازمات که منتهی را تذکره و مبتدی را تبصره
بوده باشد ذکر نمود و مشتمل است بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه
باب اول در بیان فضیلت و کیفیت و آداب تلاوت است باب دویم
در بیان استعاذه و بسمله باب سیم در بیان مخارج حروف و صفات
آن باب چهارم در تنوین و نون و میم ساکنه باب پنجم در بیان تفخیم و
ترقیق و اشباع هاء کنایه باب ششم در بیان ادغام است باب
هفتم در بیان مد و قصر است باب هشتم در بیان وقوف و رموز
سجاوندی باب نهم در بیان کلماتی که در قرآن مجید بظا است نه
بضاد باب دهم در بیان اسامی و رموز قراء سبعه و کیفیت و آداب
سجدات قرآنی باب یازدهم در بیان اشباع حروف و مشکلات
و مشتبهات بعضی از کلمات فرقانی باب دوازدهم در تعقیبات بعد
نماز و آداب شک و سهو و مقدمات و مقارنات نماز خاتمه در معرفت
اصول و فروع دین و دعا قبل از تلاوت و بعد از تلاوت است
و مسمی ساخت بمظهر محمدیه فی الاسم وفق المسمی و اللفظ طبق المعنی
و منه الاعانة فی الآخرة و الاولی مقدمه بدانکه اشرف
و افضل جمیع الاعمال بعد معرفة الله و الرسول و الائمة علیهم السلام

از فواید با برکات آنها بسبب عدم اطلاع محروم بودند لهذا درین رساله
بعضی از ضروریات و لوازمات که منتهی را تذکره و مبتدی را تبصره
بوده باشد ذکر نمود و مشتمل است بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه
باب اول در بیان فضیلت و کیفیت و آداب تلاوت است باب دویم
در بیان استعاذه و بسمله باب سیم در بیان مخارج حروف و صفات
آن باب چهارم در تنوین و نون و میم ساکنه باب پنجم در بیان تفخیم و
ترقیق و اشباع هاء کنایه باب ششم در بیان ادغام است باب
هفتم در بیان مد و قصر است باب هشتم در بیان وقوف و رموز
سجاوندی باب نهم در بیان کلماتی که در قرآن مجید بظا است نه
بضاد باب دهم در بیان اسامی و رموز قراء سبعه و کیفیت و آداب
سجدات قرآنی باب یازدهم در بیان اشباع حروف و مشکلات
و مشتبهات بعضی از کلمات فرقانی باب دوازدهم در تعقیبات بعد
نماز و آداب شک و سهو و مقدمات و مقارنات نماز خاتمه در معرفت
اصول و فروع دین و دعا قبل از تلاوت و بعد از تلاوت است
و مسمی ساخت بمظهر محمدیه فی الاسم وفق المسمی و اللفظ طبق المعنی
و منه الاعانة فی الآخرة و الاولی مقدمه بدانکه اشرف
و افضل جمیع الاعمال بعد معرفة الله و الرسول و الائمة علیهم السلام

۱۸۶۸۰
۲۰۹۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مظهر محمدیه و کشف الاوزان
مؤلف سید محمد حسینی و سید محمد مهدی موسوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۸۰
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۶۸۰

نماز است چنانکه از ارکان دین مأثور است که اِنَّ اَوَّلَ ما یُحاسَبُ
بِهِ العَبدُ الصَّلوٰةُ فَاِذا قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها وَاِذا رُدَّت رُدَّ ما سِواها
و آن از هیچ بنده مکلّف با وجود استاد حاذق و قوّه اخذ حروف
از مخارج مقبول است و مأجور و درست نمیشود الّا به تصحیح حمد
و سوره کما قال النبی صلّی الله علیه و آله لا صلوة الّا بفاتحة الکتاب
و علما فرموده اند که تعلّم فاتحة الکتاب واجب عینی و فوریست
و مکلّف بتأخیر آن آثم خواهد بود و هرگاه کسی اخلال بقرائت حمد
و سوره نماید نمازش باطلست قطعاً مثل اینکه در تکبیرة الا
حرام همزه جلاله و ضمّه ها و فتحه با را اشباع نماید بحدّی که مغیّر
معنی شود و همچنین است کل اذکار واجبه بسبب اخلال بحرف
یا تبدیل حرف بحرف دیگر و اخلال بتشدید که آنهم مستلزم
اخلال بحرفست و امّا اخلال باعراب و حرکات پس هرگاه مخالف قواعد
عربیّه و مغیّر معنا است مثل انعمتُ بضمّ تا پس تشکیکی در بطلان
نماز در این صورت نیست و از این قبیلست تبدیل حرفی بحرف
دیگر مثل حا را بها و طا را بتا و عین را بالف و هکذا که موجب
بطلان نماز غالب اشخاص میشود و نیست باعث این مگر مسامحه
و مساهله در امر دین که اکتفا میکنند بعضی از معلّمان بوقوف و بتعلیم

وغیر

و غیر حاذق و عدول از عادت ایشان هم کمال اشکال دارد و
فرموده اند که نماز رکنیست از ارکان اسلام و صحّت آن موقوف است
بصحّت قرائت و صحّت قرائت موقوف بعلم تجوید است پس علم تجوید واجب
باشد باب اوّل در بیان فضیلت و کیفیّت قرائتست اگرچه زبان
مشک فام قلم از تعداد مدایح و فضایل او بر سطح صحیفه رقم عاجز است
لیکن بقدر قلیلی از آن اکتفا نمایم از حضرت امام موسی کاظم منقول است
که درجات بهشت بقدر آیات قرآنیست بقاری میگویند بخوان
بالا رو پس یک آیه میخواند و یک درجه بالا میرود بچند آنکه در
حفظ داشته باشد و نیز فرموده اند که خدا عذاب نمیکند دلی
را که قرآن را حفظ نماید و ایضاً فرموده که اَشرَفُ اُمَّتی حَمَلَةُ القُرآنِ
و روایت کرده اند ائمّه هدی از سیّد انبیا علیه التحیّة و الثناء
که حمله قرآن مخصوص اند برحمت الهی و ملبوس بانوار نامتناهی
و تعلیم کننده کان مقرّبان درگاه الله اند و مراد از حمله قرآن حقیقةً
است که مضمون آنرا عمل کنند و منطوق میمنت مشحون کتاب الله و عترتی را
منظور داشته چه از فرموده ایشان تغافل و تکاهل و تساهل نورزد
و نیز فرموده اند که قرآن ریسمان محکم خدا است هر کس از عین اخلاص
چنگ برشته محبّت امیر المؤمنین و اولاد طیّبین او استوار نماید

همچنانچه

همچنانچه حضرت کاظم علیه السّلام فرموده اند که علی ابن ابیطالب حبل
المتین از چاه ضلالت نجات یافته باوج هدایت فایض گردد
و اگر نه رساننده قاری خود است بگودال جهنّم و درک اسفل
چه در صریح آیه مصداق این مقال مرهن است وَنُنَزِّلُ مِنَ القُرآنِ
ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحمَةٌ لِلمُؤمِنينَ وَلا يَزيدُ الظّالِمينَ اِلّا خَسارًا
و قرآن مجید منبع جمیع علوم و فنون است و همین قدر کافی است
که قرآن مجید خزانه عامره مساکین و شفاخانه بیماران دین و
پشت و پناه بیکسان و سرمایه تنگ دستی تنگ مایگان و مونس
غربا و همنشین صلحا است نظم دریغ اگر بسیار باشد کی خورم غم
چون شفای جان بیمارم توئی از دانشوری نقل نموده اند که گفت
من قرآن را بیست هزار مرتبه با تفکّر و تدبّر تلاوت نمودم
و هر نوبت بعلمی از علوم رسیدم که در نوبت سابق در نیافته
آن نکرده بودم و نیز فرموده اند که خدا دفع مینماید از
مستمع قرآن بلای دنیا را و از قاری او بلای آخرت را و
میدهد بعدد هر حرفی ده حسنه و قاری را این ثواب
و این اجر وقتی حاصل است که بمقتضی کریمه مشکین رقیمه
وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرتيلاً عمل نموده باشد و خود را بو درّه

حسنوا

حَسِّنُوا القُرآنَ وَجَوِّدُوهُ داخل نماید و الّا از کسانی خواهد بود
که در شان ایشان رُبَّ تالِ القُرآنِ وَالقُرآنُ يَلعَنُهُ وارد شده
مثل زهاد و قرّاء کوفه و غیرهم و مخفی نماند که ترتیل و تجوید امریست
مهم که فقهای عظام تصریح بآن فرموده اند که کسی در نماز یک حرف را
از مخرج خود ادا نماید نماز او باطلست و احدی از علما خلاف
در این نکرده و سیّد انبیا فرموده اند اَلتَّرتِيلُ حِفظُ الوُقُوفِ وَاَداءُ
الحُرُوفِ و سرور اولیا فرموده که اَلتَّرتِيلُ تَجوِيدُ الحُرُوفِ وَمَعرِفَةُ الوُ
قُوفِ بنوعیکه حروف و کلمات بیکدیگر داخل و متّصل نباشند و
و در مواضع وقوفی که مقرّر شده وقف نمایند و امتیاز مخارج و
حروف از یکدیگر بوجهی که ملتبس نشوند و رعایت صفات حروف هم
بکنند و لازمست ترتیل و تجوید و توقیر و تحقیق و تأنّی و تدبّر و
تفکّر و تحسین و تبیین الفاظ و کلمات پاکیزه و شیرین که جان و
دل از آن بیاساید و چهره کلام با نظام از آن بیاراید چنانچه در محاسن
قرّاء گفته اند نظم هشت چیز است از محاسن دان یکی تمکین بود
باز تجوید است و ترتیل آنگهی تحسین بود باز توقیر است و تقویم
است باز ترسیل نیز باز تبیین از پس اینجمله تحقیقش بود
امّا تمکین ادا کردن حروفست از مخارج و تجوید خالص گردانیدن

حروفست

حروف است و ترتیل تأنی خواندن است و تحسین نیکو ادا کردن کلمات است
و توقیر بزرگ داشتن قرآن است در حرکات و سکنات و تقویم درست
ادا کردن حق هر کلمه و حروف است و توصیل خارج نکرد بایند در قرآة
و تبیین حروف و ادا کردن مبین کردن است و تحقیق حروف و ابضاحا خود ادا
کردن است و ایضا فرموده اند که حروف خوب ظاهر کرد ان و تقلید خوان چنانکه
عربان شعر میخوانند و از میان حروفها را مثل یکی که باشند و لکن نوع
و حروف در ادا زید یا بکی یید یا بکی یا بنا بخواندن قران در کتاب صفت را
نظم الاخذ بالتجوید حتم لازم * من لم یجود القران آثم لانه
به الاله انزلا وهکذا منه الینا وصلا وهو ایضا حلیة التلاوة
و زینة الاداء والقرائة وفی الحدیث ان الله یحب ان یقرء القران کما
انزل و از معایب قرائت چنانچه گفته اند نظم از معایب دان کنون
ایم حق اینها هر و تبر رکن و نعوم و نفخ است وانکه همه خمخمه
تمطیط تمصیطا است او ترعید ای پس پس تورد ترجیع و ترعیق
و تطابلی شر اتا و مبرحستن از حرفی بحرفی بی تحاشی و رکن ادغام است
در غیر محل و ترنم تلحین خواندن است بعدن چنانچه در حدیث وارد
شده من قرء القران لحنا بغیر عذر فکانما قتل نبیا و نفخ رسیدن
آواز بینی بی محل و وقت و همه ها مخفیه را مشدد نمودن حروف

مصوسر را مجهوله خواندن و غمغمه عین را از مخرج الف گفتن و تمطیط
در هم کشیدن آواز است و تمصیف در هم خوابیدن حروف است
بیجا و ترعید لرزانیدن آواز است و ترجیع نفس باز گردانیدن
و تشویق در میان کلمه ها دم زدن است و تطویل دراز کشیدن
آواز است و شکی نیست که ترقیص و تطریب و تغنی و تحریک
در قرآن قطع نظر از جهت از مقوله لحن است زیرا که تکرار
و تغییر و افراط و تفریط و تحریف در کلمات و حروف و اعراب مستلزم
زیادتیست و زیادتی مبطلست قطعا و فقیر از بعض استماع
نمود که اعراب الفاظ را بنحوی تلفظ مینماید که فتحه است و نیز کسره
و ساکن را متحرک و بالعکس و از ضمه بفتحه و از فتحه بکسره میل کنند
مثلا همزه مکسوره که ما قبل آن مفتوح باشد مثل و اذا و فاذا
باید سعی نماید که ملتبس بیا نشود و در اداء ها و عین مشدده ملاحظه
نماید نحو مهدت و یدعون دعا و در روشن گفتن عین ساکنه
بعد از آن قاف یا شین یا فا باشد نحو لا تزغ قلوبنا و تغشی و تغفر
تا غین قاف نشود و همچنین در گفتن کاف عربی تا کاف عجمی نشود نحو
مستکبرین و جیم عربی تا جیم عجمی و شین نشود مثل تجزی تجتبی و
الرجس و خرجت و زوجت و نیز رعایت کند در محکم گفتن

یا آت مشدده مثل ایاک و ایاکم و واو ساکن که ما قبل او مکسور
و مضموم باشد تا ادغام نشوند بیا و واو که ادغام حروف مدلین
نحو فی یوسف و فی یوم و امنوا و عملوا بخلاف آنکه ما قبل اش مفتوح
باشد که در آنجا ادغام مثلین است نحو عصوا و کانوا و سیر نکند
کسره ما قبل یاء را تا یاء دیگر حاصل نشود نحو غاشیه و لا شیه و
قیام و صیام و احتیاط در مفتوحه گفتن واو ساکن را بعد از فتحه
چنانکه میل نکند بسوی ضمه نحو قوم و یوم و در گفتن یاء ساکن
بعد از فتحه مثل این و بین و شینی که قبل از تا باشد مثل ذی
العرش سبیلا و جیمی که بعد از سین باشد مثل المسجد و تسجد
تا جیم عجمی نشود و نمایان گوید تاء ساکن را نزد تا و صاد تا یا عجمی نشود
یبتغون و یبصرون و خاء ساکنه را نزد هاء در فتحه و قراء گفته اند
که قرائت حمد در فرایض واجب عینی است بایدچند مواضع را از مخارج
و صفات مرعی دارند مثلا باء بسم الله با واعراب ذال الحمد را دو
نگوید و جلاله را مرقق و هاء را ضعیف نگوید که واو از اشباع
ذال و یا از اشباع ها حاصل نشود و البته حرف آخر کلمه ما قبل را با اول
کلمه آتیه لاحق نسازد مثل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
و هکذا احتراز کند از تکرار راء مشدده و ادغام میم الرحیم بر مالک

و سنت است اشباع کسره کاف مالک تا فتحه یا یوم خوب شود و
اشباع ضمه دال نعبد تا در ضمه متوالی و بعد از آن واو که شبیه
خواهد شد باجتماع مثلین با تشدید و در حرکت دادن الف
ایاک غنه نیاورد و مشبه نکند بکاف تشبیه و در حرکت عین
نستعین و نون اهدنا غنه نیاورد و دهان را کشاده تر کند
چنانکه شنونده را معلوم شود که با الف است و مثل این در
در قرآن بسیار است ذاقا الشجرة و دعوا الله و قالا الحمد و در تشدید
صاد الصراط و لام الذین مبالغه و طاء را تا نگوید و نون انعمت
را اظهار و حرکت عین لام علیهم را ظاهر و فتحه غین غیر و سکون
غین المغضوب را کشاده و بر ضاد تشدید نیاورد و سکون میم
علیهم را از واو و لا الضالین جدا تر گوید و هر دو ضاد را
از مخرج خود بگوید و لا بد است در سوره اخلاص از تفخیم هر
دو جلاله و لکن در حالت وصل احد بجلاله ثانیه باید
تنوین احد را کسره داد با ترقیق جلاله و ناچار است از قلقله دال
که در او اخر آیات است و نون لم یکن را در لام له ادغام بلا غنه
باید کرد و قرائت مشهوره کفوا بضم فاء و تنوین واو است
و لکن اکثر قراء بهمزه خوانده اند بعد از فا و خلف و یعقوب

بسکون فا و همزه منوّنه خوانده‌اند و اینها مخصوص بفاتحه و
سوره نیست باید در همه قرآن قواعد تجوید را ملحوظ بدارند
تا نماز و عبادت صحیح و بامامت مسلمین قابل باشند چنانچه
در حدیث وارد شده که قِرائةُ القرآنِ سُنّةٌ مأثورةٌ یأخذها
الآخِرُ عَنِ الأوّلِ و ایضا فرموده‌اند القرائة سُنّةٌ
تُؤخَذُ مِن أفواهِ الرِّجالِ تُتّبَعُ ولا تُبتَدَعُ و قرائة قرّاء بر
سه قسم است اول تحقیق و آن ادا نمودن حق حروف بی
زیاده و نقصان و از کشش مدّات و تحقیق همزات و اتمام
حرکات و ادغام و اظهار و اخفا و امتیاز حروف از یکدیگر
بدون خلط و تکرار راات و ملاحظه ترتیل و وقف
و وصل و غیر ذالک بدون تجاوز از حدّ و افراط و تفریط و این
نوع مختص است بقرائة حمزه و ورش دوم حدر و آن سرعت
خواندن است بجهة کثرة تلاوت و این موقوف است بر اتیان
بوصول و ادغام کبیر و تخفیف قرائة بعض از تشدیدات و مدّات
و غنّات و تخفیف همزات بتسهیل و ابدال و حذف بنحوی که
در قرائة خللی بهم نرسد و این مختص است بقرائة ابن کثیر
و ابی جعفر و ابی عمرو و یعقوب و بعضی از علما عند الختم

قرائة

قرائة اکثر از سیر روند هم چنانکه ابن بابویه علیه الرحمة در رد
سالة اعتقادیه تصریح باین کرده که ثواب قرائة قلیل با تدبّر
و ترتیل بیش است از ثواب قرائة کثیری که بی تدبّر و
ترتیل باشد سوم تدویر و آن عبارت است از میان تحقیق و
حدر و مختص است بقرائة عاصم و ابن عامر و کسائی و
خلف و اکثر اهل اداء و این مختار و اصحّ انواع است و
باید که تلاوت را از روی خضوع و خشوع کند زیرا که از
حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر کس قرآن
بخواند و خضوع نکند و رقّت نیاورد و پیدا نشود برای او
حزنی و اندوهی و ترسی پس بتحقیق سبک شمرده است
عظم شأن خدا را و زیانکار شده است زیانکار شدنی
هویدا پس تلاوت کننده قرآن محتاج است بسه چیز قلبی
خاشع و بدنی فارغ و مکانی خالی پس هرگاه دلش بخشوع آید
میگریزد از و شیطان رجیم و محققین گفته‌اند که درجات قرائة سه است
اوّل محو کلام الهی شدن بمرتبه که گویا حق سبحانه و تعالی را
ناظر و سامع کلام است دوم کمال حیرت از تجلّی انوار فیض
بنحوی که او را دهشت حاصل شود گویا متکلّم را می بیند

چنانچه

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که والله
لَقَد تجلّی اللهُ لِخَلقِهِ فی کلامِهِ ولکن لا یُبصِرُون سیّم نفی
از نام نشان و قرائة خود و بی شدن از حول و قوّه خود
و عدم التفات بسوی نفس خود و لازمست تدبّر و تفکّر
در معانی و اعجاز قرآنی و ادراک مراتب جلال و جمال سبحانی
و جناب امام المتّقین علیه السلام فرموده‌اند لا خیرَ فی
قرائةِ مَن لا یتدبّرُ فیها و چون بآیه رحمت رسد طلب مغفرة
و در آیه عذاب پناه بحضرت غفّار الذّنوب برد و چون جناب
السّجّاد علیه السلام مالکِ یومِ الدّین را میگفتند تکرار می
فرمودند بحدّی که نزدیک بودی که هلاک شوند و اداب
تلاوت کما هو حقّه ملاحظه نماید در وقت خواندن آیه و
فقره وَقالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللهِ وَقالَتِ النَّصارَی المَسیحُ ابنُ اللهِ
وَقالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللهِ مَغلُولَةٌ و امثال اینها باید صوت را
آهسته بکند و بلند نخواند و چون حضرت امام رضا علیه
السلام در راه خراسان میان رخت خواب میرفتند
تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که
در آن ذکر بهشت یا دوزخ بودی میگریستند و از خدا

سؤال

سؤال بهشت و استعاذه از جهنّم مینمودند و چون در نماز سوره
قل هو الله احد میخواندند بعد از لفظ احد می گفتند الله احد و بعد از
همین سوره سه مرتبه کذالک الله ربّی میفرمودند و در سوره قل
یا ایها الکافرون بعد از لفظ کافرون آهسته میگفتند یا ایها
الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند ربّی الله و دینی الا
سلام میگفتند و بعد از اتمام سوره والتّین بلی و انا علی ذالک
من الشّاهدین و بعد از اتمام سوره قیامه سبحانک اللهمّ بلی و
بعد از اتمام سوره فاتحه الحمد لله ربّ العالمین و بعد از سبّح اسم
ربّک الاعلی آهسته میفرمودند سبحان ربّی الاعلی و بعد از یا
ایها الذین آمنوا لبّیک اللهمّ لبّیک میفرمودند و چون جناب امیر
المؤمنین علیه السلام یکی از مسبّحات میخواندند بعد از آن سبحان
الله الاعلی و جناب صادق علیه السلام در سوره قل یا ایها الکافرون
بعد از لا اَعبُدُ ما تَعبُدُون اَعبُدُ ربّی میفرمودند و بعد از
اتمام سوره دینی الاسلام علیه اَحیا و علیه اَموتُ ان شاء الله
میفرمودند و بعد از ختم سوره والشّمس صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ
رسوله و بعد از ءالله خیرٌ امّا یُشرِکُونَ اللهُ خیرٌ اللهُ اکبر و
بعد از ثُمَّ الّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِم یَعدِلُونَ در اوّل انعام کذبَ العادلون

بالله

بالله وبعد از الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا وکبره تکبیرا دو الحواسری سه
مرتبه الله اکبر وبعد از قل ان اتیکم بماء معین دو الحق ملک الله رب العالمین
لیق والله خالق الماء والطین میفرمودند وبعد از ءانتم تخلقونه ام نحن
الخالقون بل انت الله الخالق وبعد از ام نحن الزارعون بل انت
الله الزارع وبعد از ام نحن المنشئون بل انت الله المنشئ وبعد از
اتمام سوره ابی لهب اللهم العن ابا لهب وبعد از قل اعوذ برب
الفلق وقل اعوذ برب الناس اعوذ برب الفلق واعوذ برب
الناس میفرمودند وباید که قاری باخلوص نیت ودل صادق
وجامه پاک وباطهارت ظاهر وباطن ورو بقبله در مکان نظیف
خصوصا در مسجد مشغول تلاوت باشد وادعیه که مخصوص شروع
وبعد از ختم است بخواند ومستحب است خضوع وخشوع وگریه کردن
درحین تلاوت وباکی نیست در تکرار آیه چنانکه رسول الله صلی الله
علیه واله در آیه ان تعذبهم فانهم عبادک سه بار تکرار میفرمودند
تا اینکه صبح شد وجایز است آیه آیه خواندن بدون ترتیب
ومکروهست قطع کلام بکلام وخنده عبث در حین تلاوت
باب دوم در بیان استعاذه وبسمله است بدانکه استعاذه
از شر شیطان رجیم به پروردگار رحمن ورحیم مر قاری را ضرورست

چه مادامیکه مزرع سینه بی کینه خود را از خار وخاشاک دشمن دیرینه
خود پاک وپاکیزه ندارد نمیتواند که تخم محبت دوست بی قرینه را در آنجا
بکارد وباب موالات اولیای خود را بیاری کند وباید قاری شرایط
قرائت وتلاوت کند وعمل کند بانچه میخواند تا شیطان رجیم از او
دور بکریزد بلکه استعاذه باید کرد از هر چیزی که مشغول غیر خدا
مینماید مثلا شهوات نفس اماره ومؤید است حدیث شریف نبوی
که فرموده اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس دواعی نفس
انسانی اشباه تمام بشیطان هست باید از شر چنین بخدا استعاذه بجوید
چنانچه گفته اند نظم تا عنایت نفس کوته نیست یک اعوذت اعوذ
بالله نیست بلکه آن پیش صاحب عرفان نیست الا اعوذ باء
الشیطان گاه گوئی اعوذ که لا حول لیک غفلت بود مکرر تو
قول واستعاذه در وقت شروع بتلاوت سنت است وبعضی واجب
دانسته اند للنص الصریح ودر جهر واخفات در غیر نماز تابع قرائت است وبعضی
بجهر قایل شده اند بجهة اظهار شعار ائمه واسکات سامع وبعضی بالعکس
وبعضی در حال قرائت استعاذه را از بسمله قطع کرده نوالاوتم دانسته اند
تعظیما لشان الله تعالی وصیغه آن بمذهب صحیح اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم است وفاقا للنص والحدیث واما بسمله پس اول چیزی که حسب الفرمان

ملک سبحان قلم خجسته رقم بر صحیفه لوح محفوظ نوشت بسم الله الرحمن
الرحیم بود وگفته اند که بسمله کلمه ایست سالبة للذنوب ذافعة للکروب ساترة
للعیوب مطهرة للغیوب وآن جزو قرآن است وترک آن عمدا موجب بطلان
نماز است باتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم وجناب امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که هر کس بسمله را ترک کند ترک کرده است صد و
چهارده آیه از قرآن مجید وواجبست بسمله گفتن در اول هر سوره الا
در سوره توبه بسبب نزول آن در قتل وقتال که بسمله برای امانست و
قاری مخیر است اگر ابتدا بغیر یا بجزوی از قرآن بکند در گفتن ونگفتن بسمله
الا در اجزاء سوره توبه که حکم آنها حکم سوره توبه است در نگفتن اما
اگر آیه باسم الله مصدره باشد مثل الله لا اله الا هو وهو الاول
والاخر بسمله گفتن ضرور وواجب است واگر مصدره باسم شیطان باشد
مثل الشیطان یعدکم الفقر وانه عدو مضل مبین ترکش اولی است
ولازم است در نماز قبل از بسمله تعیین سوره نمودن مگر در سوره
که همیشه عادت خود ساخته که در نماز خوانده باشد وبعضی عدول
از سوره بسوره دیگر را قبل از تجاوز از نصف جایز دانسته اند بشرطیکه
بسمله را اعاده کند مگر عدول از سوره توحید وجحد که آنرا مطلقا
حرام دانسته اند مگر در نماز جمعه ونماز ظهر جمعه که عدول از آنها جایز است

ومستحب است قرائت سوره مطول مثل سوره عم ودهر ونحوهما در نماز
صبح وسور متوسط مثل سوره والشمس واعلی در عشا وسور قصار
مثل سوره کوثر ونصر وتوحید در ظهر وعصر ومغرب مستحب است امام
ومنفرد را جهر به بسمله خصوصا در نماز اخفاتیه اما در حق ماموم ثابت
نیست ولازم است در عقب سوره فیل سوره قریش ودر عقب سوره
والضحی سوره الم نشرح را خواندن با بسمله وسطی ودر گفتن بسمله در
مابین دو سوره چهار وجه متصور است یکی ممنوع که اول بسمله را
باخر سوره ماضیه یا استعاذه وصل کرده وبر آخر بسمله وقف نماید که
بسمله برای افتتاحست نه اختتام وسه وجه جایز است اول وصل طرفین
دوم قطع طرفین سوم قطع بسمله از آخر سوره ماضیه ووصل به اول سوره
آتیه ووجه ثالث اولیست ومستحب است وصل بسمله باول سوره
وقطع آن از سوره نطق ووصل بسم الله بر فتح الحمد لله وحسن
مستحب با قرائت فاتحه باقاعده با اقرب با محمد بانکاث وصل بسم الله مع
با عبس تبت دو لا اقسم دو ویل لم یکن عما فتر من عبادالله وغیر ذلک
آنچه در نماز باید کرد خواندن بعد از حمد در رکعت اولی سوره انا انزلناه است
ودر رکعت دوم سوره توحید مگر در نماز شب جمعه که در رکعت اول
نماز خفتن سوره جمعه ودر دوم سوره سبح اسم سنت است وفریضه

که سوره انا انزلناه سوره نبی و اهل بیت اوست و دعا بعد از سوره توحید
مستجاب میشود یعنی قنوت در نماز و از حضرت صادق علیه السلام روایت
منقول است که هر که در نمازهای پنجگانه سوره توحید نخواند باو میگویند
یا عبد الله لست من المصلین و ایضا مروی است من مضت له جمعة
ولم یقرأ فیها قل هو الله احد ثم مات مات علی دین ابی لهب یا بیستم
در بیان مخرج حروف و صفات آن بدانکه حروف منقسم شده بحلقی شش
گانه و لهوی دو گانه و آن ق و ک و شجری سه گانه و شفوی چهار
گانه و مخرج مکانی را گویند که حرف از آن متولد شود و مخارج بمذهب
اصح هفده است ۱ مخرج همزه و هاست از اقصای حلق ابتدای قصبه شش
۲ عین و حاء مهملتین از وسط حلق است و در تقدیم و تاخیر این دو
حرف در مخرج اختلاف کرده اند اصح اینست که هر دو از اینها در یک مرتبه اند
۳ غین و خاء معجمتین است از اول حلق ۴ اول بیخ زبانست با انچه
محاذی وی است از حنک بالا و آن مخرج قاف است ۵ بعد از مخرج کاف
و این هر دو لهوی اند که از ملازه گویند ۶ میان زبانست با انچه برابر
وی است از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیست و این حروف
شجری گویند و شجر گشادگی میان دهانست ۷ کناره زبان با انچه
برابر وی است از دندانهای اضراس و آن مخرج ضاد است یمینا

او شمالا

او شمالا ۸ آخر پهلوی زبانست با بیخ دندانهای بالا و آن مخرج لام است
۹ سر زبانست نزدیک مخرج لام و آن مخرج نون است ۱۰ نیز سر زبانست
بعد از مخرج نون با اندک فاصله و آن مخرج راء مهمله است و آن سه حرف را
لثوی گویند و لثه عبارت از گوشت پای دندانهاست ۱۱ نیز سر
زبانست با بیخ دو دندان پیش و آن مخرج طاء و دال مهمله و تاء مثناة
از تیزی زبان که آنرا ذلق گویند ۱۲ سر زبانست با سر دو دندان
پیش بالا و آن مخرج ظاء و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است ۱۳
نیز سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین با اندک فاصله و آن
مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است و اینها را اسلی
گویند و اسله سر زبانست ۱۴ سر دو دندان پیش بالاست با میان
لب زیرین و آن مخرج فاست ۱۵ میان دو لب است و آن مخرج
واو غیر مدی و باء موحده و میم است اما با از تری لب است

از خشکی لب است و در واو لب بیک بهم نمیرسد ۱۶ اقصای دهن است
بنا بر قول صواب و آن مخرج الف و واو و یاء مدیست ۱۷ خیشوم است
و هی اقصی الانف و آن مخرج میم و نون است در حالت اخفای با غنه
یا ادغام با غنه و غنه آوازیست که از دماغ بیرون میاید و اما سی و دو
دندان پس آنها بر چهار قسمند ۱ ثنایا و آن چهار است دو از زیر و دو
از بالا ۲ رباعیات و آن نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا متصل
بثنایا ۳ انیاب و آن نیز چهار است متصل برباعیات ۴ اضراس و
آن بر سه قسم است ۱ ضواحک و آن چهار است از پهلوی انیاب ۲
طواحن و آن دوازده است از هر طرفی شش دندان سه از زیر و سه
از بالا ۳ نواجذ و آن دو دندان عقل میگویند قریب ببیست یا سی
سالگی بیرون می آید و آن نیز چهار است نظم زیر و بالا
چار دندان را ثنایا دان زپیش   چار طرفین رباعیان و بعد از آن
چار نیش ده ضواحک است از هر سو ضواحک دو از آن
شش طواحن که نواجذ باشد آن هم دو دان قاعده امتحان
حروف آنست که همزه مفتوحه بر سر آن حرف در آورند و حروف آن
حرف را ساکن بلکه مشدد نمایند تا تشخیص مخارج شود مثل اَءْ
وَاَبّْ وَاَتّْ و نحو ذلک و اما صفات حروف بدانکه مراعات

صفات

صفات مقرره حروف در عربیت جهر و همس و استعلا و اطباق و نظایر
آن شرعا واجب نیست بلکه از جمله مستحسنات است که علما فرموده اند
که آن صفات آنقدر لازم است که حروف از یکدیگر ممتاز و بکمال از
مخرج خود ادا شود و صفات ذاتیه حروف ده است هر دو ضد یکدیگر
۱ مهموسه و حروف وی ده است فحثه شخص سکت ما بقی مجهوره اند
۲ شدیده و آن اجد قط بکت است ما بقی رخوه الا لن عمر که آن
بین شدة و رخوه است ۳ مستعلیه و آن خص ضغط قظ است
ما بقی مستفله ۴ مطبقه و آن صض طظ است ما بقی منفتحه ۵
مذلقه و آن فر من لب است که از طرف لب و زبان بسبکی و خفت
ادا میشود و ما بقی مصمته است و اما صفات عارضیه پس قلقله
است در حروف قطب جد که در حین ادا زبان مضطرب میشود و اما
بعضی ساکن است و صفیر در ص ز س است و غنه در میم و نون مشددتین
است و انحراف در لام و راء و تکرار در راء و فقط و تحفظ واجب است
از اظهار تکرار آن خصوصا که مشدد باشد و تفشی و پراکندگی در شین
و استطاله در ضاد و مد در حروف و لینت در واو و یای ساکنه و ما قبل
مفتوح و نبریه و تیزی و دفع صوت در همزه است و شکی نیست که هر گاه
در مخارج و صفات خللی بهم رسد مثل مخارج حروف را تغییر دادن و تکرار

دیهم

و تفخیم در مستفله و ترقیق در مستعلیه قطعا معانی ایشان منقلب
کشته لحن و مبطل نماز و قرائت خواهد شد و لحن بر دو قسم است
جلی و خفی اما جلی تغییر در اعراب کلمه است اما خفی ترک حقوق
حروف است از حیثیت مخرج و صفات مقرره خود باب چهارم
در بیان تنوین و نون و میم ساکنه است بدانکه تنوین نیز دو
زبر و دو زیر و دو پیش و نون ساکنه نزد حروف حلق و آن
ء ه ع ح غ خ اظهار است از جهت بعد مخرج مثال همزه ینأون
من امنوا الا و مثال هاء و منها ان هو جرف هار و انعمت من
علی اجر عظیم و اخ من حکیم حمید فسینغضون من غل رب
غفور و المنخنقة من خیر خبیر و اظهار نون ساکن و تنوین در قرائت
قراء سبعه نزد حروف حلق اتفاقیست و شیخ ابوجعفر مدنی نزد غین
و خا اخفا میکند چنانچه در کتب مطوله توضیح کرده اند و در نزد حروف
یرملون ادغامست لقرب المخرج و در یومن مع الغنه است مثل
من یاتیه عذاب یخزیه و من ماء مهین و من ولی و لا من
نور یهدی و نون مشدد نیز همین حکم را دارد و در لام و راء بلا غنه
است مثل من لبن و من رب رحیم و در قنوان و صنوان و
بنیان و دنیا اظهار باید کرد بجهت رفع اجتماع حروف علت ثلثه

وعلم

و عدم اشتباه بمضاعف و در نزد باء قلبست بمیم بجهت آنکه میم مواخی
نون است در غنه مثل من بعد و صم بکم و در نزد سایر حروف
هجا از آن ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک اخفا است
توسطا بین القرب و البعد نحو انت جنات تجری من تمره
قولا ثقیلا و بخلق جدید من جاء و نحو ذالک و اما میم ساکنه
نزد میم ادغام مثلین با غنه است مثل انهم مهتدون و میم
مشدد نیز همین حکم را دارد و در نزد با اخفاست علی الاصح
مثل فهم بر و در نزد ما بقی حروف هجا اظهار است خصوصا
در واو و فا مثل اموالکم و اولادکم فتنة باب پنجم
در بیان تفخیم و ترقیق و ها کنایه است بدانکه ترقیق
عبارت از ضعیف کردانیدن حروفست و تفخیم و تغلیظ
هر دو یکی میباشد تفخیم را در راء استعمال کنند و تغلیظ را
در لام و حروف مستعلیه جمیعا مفخم اند و حروف مستفله مرقق
مگر لام جلاله که بعد از فتحه یا ضمه واقع شود که بتفخیم باید کفت
مثل قال الله و عبد الله و بعد از کسره بترقیق مثل لله
و همچنین است راء مفتوحه و مضمومه نحو رحمن و رسل که
بتفخیم باید کفت و مکسوره را بترقیق مثل رجال و اکراه

ساکن

ساکن باشد نظر کند بما قبل آن حکم همانست مثل کرسیه و مریم
و مرتبه و اگر راء ساکن و ما قبل آن هم ساکن باشد نظر کند بما قبل
ما قبل آن با نحکم همانست مثل البحر و الیسر و الذکر در حالت
وقف و اگر کسره ما قبل را عارضی باشد مثل ارجع و ام ارتابوا
بتفخیم باید کفت و اگر راء ساکن و ما قبل را مکسور و ما بعد آن از
حروف استعلا باشد نحو مرصاد و قرطاس و فرقه بالاتفاق
بالاتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمه کل فرق در سوره شعرا که در آن
دو وجه معمول است تفخیم بجهت وقوع حرف استعلا بعد از راء و ترقیق
بجهت کسره ی و در مصر و قطرا وصلا تفخیم اولی است و در عین القطر
ترقیق نظرا الی الوصل و عملا بالاصل چون در مصر در حالت و
صل راء مفخم است و در عین القطر مرقق و اصل در راآت تفخیم است
ترقیق بنا بر سببی میباشد و الف در تفخیم و ترقیق تابع ما قبل خود است
مثل ضالح و مالک و اما اماله و فتح در لغت مشهور اند و فاش بالسنه فصحاء
عرب و اماله لغت عامه اهل نجد از طایفه تمیم و اسد و قیس است و فتح
لغت اهل حجاز و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد رجوع
بکتب مبسوطه باید کرد و امتداد و اشباع هاء کنایه چهار وجه است
۱ ما قبل و ما بعد آن ساکن باشد نحو الیه المصیر ۲ ما قبل آن متحرک

و ما بعد

و ما بعد آن ساکن باشد نحو له الملک ۳ ما قبل آن ساکن و ما بعد
آن متحرک باشد نحو فیه هدی این اشباع را ابن کثیر مکی کرده است
حفص از طریق عاصم در کلمه فیه مهانا در سوره فرقان با وی موافقت
کرده است ۴ ما قبل و ما بعد آن متحرک باشد نحو بیده الاولی الا
و قوله الا اکثر قراء درین قسم اشباع کرده بخلاف قسم اول و ثانی
و عاصم هاء یرضه را در سوره زمر با قصر خوانده است زیرا که اصل
آن یرضاه بود بجهت حرف شرط الف افتاده است و هاء یتسنه و لم
و لم یتسنه اصل کلمه است صله نباید کرد و هاء سکته وقفا و وصلا
ساکن است حرکت دادن بآن نزد قراء غلط و مذموم است و در قرآن
در هفت موضع وارد است لم یتسنه در بقره اقتده در انعام کتابیه
حسابیه سلطانیه مالیه در حاقه ماهیه در قارعه باب ششم
در بیان ادغام است بدانکه ادغام در لغت ادخال شی است بر شی
و در اصطلاح اهل فن ساکن کردانیدن حرف اولست و درج کردن
در حرف دوم و اسباب ادغام تماثل و تقارب و تجانس است و ادغام
بر دو قسم است صغیر و کبیر اما کبیر آنست که اول از مثلین یا متقاربین
یا متجانسین که متحرک باشد ساکن نموده و در ثانی ادغام کند
مثل ما سلککم و مناسککم و قال لهم و خلقکم و در دقکم و المساجد

تلك

تِلْكَ وَفِي النُّفُوسِ نُ قِحَتْ واین ادغام مختص است بقرائت ابی عمرو
ویعقوب بصری و موانع ادغام بسیار است هرگاه شرط و سبب موجود
شده و موانع مرتفع شد ادغام جایز باشد و علما فرموده اند که در
نماز ادغام کبیر مثل ادغام میم الرحیم بر میم مالک اجتناب اولی است
بلکه مکروه دانسته اند زیرا که در عدم ادغام حروف ثواب بیشتر خواهد
شد و ادغام صغیر آنست که حرف مدغم ساکن و غیر حرف مد باشد
و در ثانی درج کنند و این بر سه قسم است ۱ آنکه مدغم و مدغم فیه
از حیثیت مخرج و صفت مثل هم باشند نحو یوجهه و اَنِ اضرب بعصاک
وَقَدْ دَخَلُوا و نحو ذالك که اگر حرف مدغم حرف مد باشد اظهار باید
کرد بجهت حفظ بر مد مثل فی یوسف و امنوا وعملوا و نحو ذالك
و این قسم ادغام متفق علیه قراست و انرا ادغام مثلین گویند ۲
آنکه مدغم و مدغم فیه در مخرج متحد و در بعض صفت مختلف باشد
نحو قَدْ تَبَيَّنَ وَاِذْ ظَلَمُوا و انرا متجانسین میگویند ۳ آنکه مدغم
و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت قریب بهم باشند و انرا ادغام
متقاربین گویند نحو نخلقکم و اَحَطتُ با ابقای صفت استعلای قاف
و طا و عاصم ادغام میکند ذال را در تا نحو اَخَذتُ و مشتقاتش و
لام را در را نحو قُلْ رَبِّي وَبَلْ رَبُّكُمْ و نون ملفوظی طسم دو کاف

دوم

در میم و ثا را در ذال در کلمه یلهث ذالك و با را در میم در ارکب معنا
و بروایت بکر نون ملفوظی یس والقران و نون والقلم را در واو در
حالت وصل و لکن در وقف با اظهار اولی است و همه قراء لام
تعریف در حروف شمسیه ادغام و نزد حروف قمریه اظهار است
و حروف شمسیه و قمریه هر یك چهارده اند مثال شمسیه التواب
الثَّوَابُ الدُّنْيَا الذَّنْبُ الرَّبُّ الزَّانِيَةُ السَّلَامُ الشَّاهِدِينَ الصَّا
دِقِينَ الضَّالِّينَ الظَّالِمِينَ اللَّيْلُ النَّهَار ما بقی اینها قمریه اند
و اقسام ادغام بسیار است اکتفا باین شد و مخفی نماند که جمعی از علما
و مجتهدین بوجوب ادغام صغیر قائل شده اند باب هفتم در
بیان حروف مد است بدانکه حروف مد سه است واو و الف
و یاء ساکن و ما قبل ایشان از جنس خود باشد مثال هر سه در کلمه
اُوذِینَا و نوحیها و اُوتِیَ است و استمداد مد محتاج است بسبب
و سبب لفظیست یا معنوی و سبب لفظی همزه است یا سکون
بشرطیکه موخر باشد پس اگر مقدم باشد مثل آمن و اوتی
و ایمانا آن مدها مخصوص است بقرائت نافع مدنی و هرگاه حرف
مد و سبب مد در یك کلمه جمع شوند مد انرا واجب و
متصل گویند مثل جاء و سوء و سیء و جاءهم از اعاظم

علما

بیان مد

علما حکم بلزوم رعایت این مد و بطلان نماز بسبب اخلال باو فرموده
اند و اگر حرف مد در کلمه دیگر باشند مد آن سنت و منفصل
خواهد شد و مد منفصل در نزد عاصم رواست و در نزد
بواقی قراء خلافیست مثل یا ابت وقالوا امنا و فی امها و اگر
چنانچه سبب مد سکون اصلی و مظهر و مدغم باشد مثل
ص ن میم و دابة و اتحاجونی و لا الضالین مد آن لازم
و اگر بسبب مد سکون عارضی باشد مد آن جایز خواهد شد
مثل النار و یعلمون و نستعین در حالت وقف و بعضی گفته
که انواع مد بسیار است آنچه مذکور میشود شش نوع است
۱ مد متصل مثل جاء و ساء و شبههم ۲ منفصل مثل بما انزل وقالوا
امنا ۳ اشباع که از اشباع حرکه حاصل میشود مثل ماله اخلده و امره
الی الله ۴ عدل که در وسط کلمه باشد و مد بسبب التقاء ساکنین
باشد مثل دابة و لا الضالین و اتحاجونی ۵ عارض در حالت
وقف مثل نستعین ۶ لازم و ان در حروف مقطعه قرانیست
اما حرف عین که در اول مریم و شوری است و ما قبل یا مفتو
حه است پس آن حرف لین است و چون قراء حرف لین را جاری
مجرای حرف مد دانسته اند پس در نزد اکثر قراء در لفظ عین

مد

مد طول و توسط و قصر باشد و اما سبب معنوی پس زیادتی
مبالغه است در کلام منفی بنا بقرائت حمزه کوفی مثل مد کردن
در کلمه لا ریب و لا شك و مانند اینها و از آنجمله است مد تعظیم
در کلمه توحید مثل لا اله الا الله و لا اله الا انت در نفی
خدایان باطل و اثبات خدای بحق و حضرت در حال دعا و
استغاثه در نفی مد میکند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست
بلکه معنوی مقصود است و مقدار مد بمذهب عاصم
در واجب و سنتی چهار الف است باب هشتم در بیان
اقسام وقوف و رموز سجاوندیست بدانکه وقف رکن
عمده ترتیل است بنا بفرموده جناب مولی الموالی که الترتیل
حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ اَيْضًا مَعْرِفَةُ الْوُقُوفِ و بدون معرفة وقف
موجب فساد معنی قران میشود و وقف عبارت از قطع صوت است
مع قطع نفس بخلاف سکته که آن قطع صوت است بدون
قطع نفس و لازم است وقف تا انتظام و حسن کلام ظاهر
شود چنانچه گفته اند اَلْوُقُوفُ مَنَازِلُ الْقُرْانِ و انچهار
قسم است تام و کافی و حسن و قبیح تام آنست که کلمه موقوف
علیه را ارتباط لفظی و معنوی بما بعد نداشته باشد مثل وقف

در وقف

براخر

بر آخر بسمله و ابتدا از الحمد لله و وقف بر یوم الدین و ابتدا از ایاک
نعبد و وقف بر نستعین و آخر سوره و غیره و این وقف اکثر در
اواخر آیات میباشد و کافی آنست که ارتباط معنوی بما بعد داشته
باشد نه لفظی مثل فما انزل من قبلک و ابتدا بما بعد آن که و بالآ
خرة هم یوقنون است جایز است و مخاطب را کافیست و حسن آنست
که ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی مثل وقف بر الحمد
لله و ابتدا بر رب العالمین که وقف برین جمله در نفس الامر است
زیرا که معنی مفهوم است اما ابتدا بما بعد بدون اعاده موقوف
علیه حسن نیست مگر آنکه بر رؤس آیه باشد بنا بر حدیثی که ام
سلمه رضی الله عنها روایت کرده که سید الانبیا که بر سر هر آیه وقف
مینمودند بدون اعاده موقوف علیه و ابتدا بما بعد آن مینمودند
پس در هر آیه که وقف حسن باشد و قبیح آنست که معنی و مراد مفهوم
و قاری بجهة اضطرار و نادرستی نفس وقف نماید مثل وقف بر
بسم و الحمد و رب و مالک و غیر ذالک و اقبح ازین آنست که معنی را تغیر
میکند و مودی میگردد بچیزی نالایق العیاذ بالله مثل وقف
بر ان الله لا یستحیی و ان الله فقیر و نحو ذالک و اکثر قرا را لازمست
احتراز و اجتناب از آن نمودن آنست که فصل بکند میان عامل

ومعمول

و معمول و شرط و جزا و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف
و مضاف و مضاف الیه و امثال ذالک و لازمست اینها را که وقوف
از علوم عربیه داشته باشد که تا تمیز اینها تواند کرد و بعضی از علما
قرائت وقوفی در قرآن مجید ذکر کرده اند مثل وقف لازم در هشتاد
و چهار موضع و وقف منزل در شش موضع و وقف النبی در هفده
موضع و وقف غفران در ده محل و وقف فرض در پانزده محل و وقف
معانقه و غیره که ذکر کرده اند اینها طول دارد و از جمله وقوف
مستعمل است وقف الحاق چنانچه بعضی از قرا در کلمه عم و ثم و فیم هائی
به آخر اینها لاحق میکنند مثل عمه و ثمه و فیمه و وقف بالبانت
چنانچه بعضی از قراء در کلمه هاد و باق در حالت وقف هادی و
باقی گویند و غیره یای اینها را ثابت دارند و وقف بالابدال است
مثل الصلوة و الزکوة و نحوه در حالت وقف بدل بها میکنند و اشمام
در اصطلاح قوم اشاره بضمه بعد از اسکان تا معلوم شود
که حرف موقوف علیه مرفوع است یا مضموم مثل رحیم و نستعین
و خلط حرکت در حرکت مانند قیل که در بعضی قرائت خلط
کسره قاف بضمه میکنند و خلط حرف بحرفست در بعضی قرائت مثل
صاد صراط را مخلوط بزای معجمه مینمایند و روم عبارت از باقی

گذاردن

گذاردن ثلث حرکتست در حالت وقف و اختلاس ربودن ثلثی
حرکتست در وصل و این تحقق میشود از استماع از استاد حاذق
صاحب سلیقه و اما رموز سجاوندی بدانکه میم علامت وقف
لازم است و وصل در وی موجب فساد معنی میشود لکن اگر بکند شرعا
اثم نیست چنانکه در جواب استفتا شیخ الاسلام علی بن عبد العالی
نوشته اند که ما تم یحرم ذالک اما قراء مبالغه تعبیر بوقف کرده اند ط
علامت وقف مطلق است یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت
و تجویز نیست و دلیلی از برای وصل آن نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی
بما قبل خود ندارد ج علامت وقف جایز است جهت وقف و وصل در
وی هست اما وقف اولی است ز علامت وقف تجویز لوجه است
و در وی وجه وقف و وجه وصل هر دو هست اما وجه وصل در وی قوی
تر است و وقف هم رواست ص علامت وقف رخصت است بالضرورة
هر گاه قاری احتمال تمام کردن آیه را در یکنفس ننماید وقف بکند اعاده
لازم نیست لا علامت لا تقف است و اگر لا بآیه جمع شود اعاده لازم
نیست نظر بحدیث ام سلمه ک علامت کذالک است یعنی بطریقیست
که سابقا گذشته لازم چه مطلق چه جایز چه مجوز چه رخصت قف
یعنی قف فی هذا المواضع س وقفه و سکته هر سه علامت سکته است

ق

ق علامت قد قیل فیه الوقف قلا یعنی قیل لا وقف فیه حمل چند
وقف است صلی یعنی الوصل اولی من الوقف و قف نیابعد کوفی و
حب نیابعد بصری پنج آیه است ق ی و عب علامت ده آیه است
و اما وقف بحرکه نزد قاطبه اهل لسان مهجور و موجب بطلان نماز
و وصل بسکون را بشرطیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد بعضی
از علما جایز میدانند جواب بعضی در بیان کلماتی که در قرآن مجید
بظا است بضاد باید در حین تلاوت ملحوظ و امتیاز مخارج و صفات
را کما هو حقه مرعی بدارند تا قرائت صحیح و در معنی کلام الله تغییری
بهم نیاید مثل کلمه ظعنکم که در سوره نحل و الظهیرة در نون و تظهرون
در روم و ایقاظا در کهف و لظی در معارج و تلظی در لیل و شواظ در رحمن
و ذی ظفر در انعام و اظفرکم در فتح و ما یلفظ در ق و فظا در آل عمران
و محظورا در دو موضع اسری المحتظر در قمر و ظما در توبه و لا تظلمون در
طه و الظمآن در نور و ظل جمع ظلال و ظلال است و اول جا بکه در
قرآن آمده در سوره نساست نحو ندخلهم ظلا ظلیلا و در
قرآن در بیست و دو موضع است و ظللنا و ظله نیز از نفیوله است
در سوره اعراف کانه ظله و یوم الظله در شعرا واقع است و عظیم
من العظمه در یکصد و یکموضع و حفظ در چهل و دو موضع

ونظر

ونظر من الانظار وهو التاخير نحو ولا هم ينظرون در بيست دو موضع
وعظم در چهارده جا نحو الى العظام وظهر نحو وراء ظهورهم در
چهارده موضع وظاهر ضد الباطن در شش موضع وبمعنى الا
عانة والظفر والعلو در هفده موضع وبمعنى الظهار در سه موضع
نحو وذروا ظاهر الاثم وتظاهرون عليهم وليظهره على الدين و
كيف وان يظهروا واللائى تظاهرون وكظم در شش موضع نحو
الكاظمين الغيظ وظلم نحو الظالمين در دويست وهشتاد و دو موضع
واغلظ من الغلاظ در سيزده موضع نحو غليظ القلب وظلام جمع
ظلمات است نحو فى ظلمات در بيست و يك موضع وانتظر من الانتظار نحو
انتظروا ومنتظرون در چهارده موضع وظن در شصت وشش
موضع يظنون الا بظنين در تكوير كه بضاد است وموعظه در
نه موضع سوى عضين كه بضاد وظل بمعنى الدوام در نه موضع نحو
ظل وجهه مسودا در نحل و زخرف وظلت در طه و فظلتم در واقعه
وانظلوا در روم فظلوا در حجر فظلت وفظل در شعراء فيظللن در شورى
وما عدا اينها بضاد است والنظر بمعنى الرؤية نحو وانتم تنظرون در
هشتاد و دو موضع الا ناظرة در تطفيف ووجوه يومئذ ناضرة اولى در قيامة
والغيظ در يازده موضع نحو الكاظمين الغيظ الا تغيض الارحام

در رعد

در رعد وغيض الماء در هود والحظ بمعنى النصيب در هفت موضع نحو
لهم حظا فى الاخرة الا بحض در حاقه و ماعون و تحاضون در فجر و
ما بقى اين كلمات جميعا بضاد است نه بظا نحو بضنين در تطفيف
ونضرة و در تطفيف وجوه ناضرة اولى در قيامة و تغيض در رعد و
غيض الماء در هود و يحض در حاقه و ماعون و تحاضون در فجر و
هكذا كه اين كلمات هم متشابه واقع شده اند و لازم است در حين تلاوت
كه تمييز اينها كرده شود بنحوى كه مخلوط بهم نشوند تا نماز و قرآن
باطل و غير صحيح نشود نحو انقض ظهرك ولبعض ظهيرا و بعض
الظالمين و بعض الظن و يعض الظالم واغضض و يغضض
باب دهم در بيان اسامى و رموز و رواة و اماكن و وفاة قراء سبعه
و ايضا قراء ثلثه و كيفيت سجده قرآنيست بدانكه قراء سبعه را
هر يكى دو راوى است مشهور چنانچه در اين نظم مرقوم است نظم
رقم قاريان جوشن الحان اين چنين وضع كرده اند عيان ا
اول نشانه نافع ب قالون ج ورش بدان د ابن كثير
و ه بزى ز بود قنبل فهم زبان ح ابو عمرو ط بود دورى
ى نشان دان سوسى بود آن ك ل ابن عامر است
وهشام ۲۴۵ م ابن ذكوان ن بود عاصم مجتبى سير
ص

ص بكر و حفص ع نشان ف بو حمزه و خلف صاد است
ق خلاد قارى قرآن ر كسائى و ش ابو الحارث ت علا
ز دورى دوران واما قراء ثلثه پس اول ابو جعفر المدنى است
و رمز او ع و وفات او در سنه ۱۳۰ و دو راوى او عيسى بن
وردان و رمز او ى و سليمان بن جماز و رمز او ح دوم يعقوب البصرى
و رمز او ج در سنه ۲۰۵ و دو راوى او رويس و رمز او و روح و رمز
او سيم خلف البغدادى او الكوفى الاصل الكفى و رمز او خل در سنه ۲۲۹
دو راوى او اسحق و رمز او و ادريس و رمز او تتمه
واجبست بر قارى و مستمع بعد از تلاوت يا استماع تمامى آيات
عزايم اربع سجده كردن فورا و سنت است بعد از رفع راس تكبير
گفتن و وضو و طهارت از حدث و جنب و رو بقبله و ستر عورت
نمودن لازم نيست و موجب سجده در سوره والنجم و اقرأ آخر آيه است
و در الم تنزيل انما يؤمن الى لا يستكبرون و در حم سجده بنابر
مشهور آيه و من آياته الى تعبدون و عامه لا يسأمون دانسته اند
و سنت است كه در عزايم اين ذكر را بگويد لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ايمانا و تصديقا لا اله الا الله عبودية و رقا سجدت
لك يا رب تعبدا و رقا لا مستنكفا و لا مستكبرا بل انا عبد ذليل

خائف

خائف مستجير و سجدهاى سنت پانزده است در اعراف و در
رعد و نحل و اسرى و مريم و در حج دو در فرقان و نمل و ص و انشقاق
باب پانزدهم در بيان اشباع حروف و بيان مشكلات و متشابهات
بعضى از كلمات قرآنى كه بجهة بعضى ضرورة لازم مى شود بلكه
كلمه هؤلاء و اولاء و اولات و اولئك و اولو و اولى و
ابناؤ و اباؤ و جزاؤ و الملؤ و اولياء و يبدؤ و تؤتى و مؤمن
و امثال اينها خواه اضافه شده باشند و خواه نه و مثل
۲ ميشود سأوريكم و لاصلبنكم كه بواو نوشته اند و مواضعى كه التقاء
ساكنين است نحو ذاقا الشجرة و مهلكى القرى و قالوا الا
ن و نحو ذالك همه اينها بترك اشباع اند در جميع قرآن
و اما كلمه جاؤ و باؤ و داود و ماورى و لا يستون و
الغاوون خواه اضافه شده و خواه نه و كلمه اولى كه ضد اخرى
است مثل الآخرة والاولى و اوليهم لاخريهم در جميع قرآن
مع الاشباع اند و كلماتى كه در رسم كتابت ايشان اختلاف
نيست مثل رؤف و رؤس و فيؤس و قالوا و اوتوا
و نحو ذالك با اشباع بايد خواند و ساير كلماتى كه اشباع
و با ترك اشباع بايد خواند و در قرآن مجيد با الفاظ

كتوه

کثیره وُ دوُ د نیافتم هریك در مقام خود مع حروف مشکل

درفرش مذکور می شود سورة البقرة قوله تعالی یخزنون ومشتقاتش ۲ سورة

بتقدیم خا است بر زاء در جمیع قرآن باتخاذکم بکسر باو با و

تشدید تاو بترك الف خیر اهبطوا کرمثل این در قرآن

بسیار است درحالت وقف با اثبات حرکه همزه ودرحالت

وصل بنون مکسوره باید خواندن الآن فالآن

بکون مد در جمیع قرآن الا در دو موضع یونس یشقق

بتشدید شین وقاف بزحزحه بفتح زاء وسکون حا اولی

وکسر زاء وحاء ثانیه وهمچنین است زحزح در آل عمران

لمن اشتریه بفتح لام ومیم وکسر نون فثم بفتح تاء مثلثه

وهمچنین است در شعراو دهر و تکویر ثم اضطره بفتح

همزه قبل بکسر قاف وفتح باء درین سوره ودرحین نمل و

درحدید ودرمعارج والصابئین بتقدیم با بر همزه و هم

چنین است در مائده وحج یا بنی بفتح باو کسر نون و هم

چنین است در سوره یوسف یا بنی لا تدخلوا ودر

ابراهیم وبنی وغیر اینها در جمیع قرآن بضم باو فتح نو

ن است ان یطوف بتشدید طاء وواو در اینجا ودر حج

تبرؤ

تبرؤا با اشباع الد الخصام بتشدید دال تطهرن ومشتقاتش بتشدیدها

درجمیع قرآن الا در فاطهروا در اوایل مائده والمطهرین در اواخر توبه کر اینها

بتشدید طا وها الذی یؤاخذ ویؤخذ وتؤخذ ویؤلون بترك

الواو نساؤکم بترك اشباع همزه لا یؤاخذکم با همزه وبترك اشباع واو

تعزموا وعزموا بتقدیم عین است بر زاء وهمچنین است در آل عمران

وطه ولقمان وشوری وقتال لم یتسنه بهاء السکت کمثل حبة

انبتت بفتح حاء وباء مشدده کمثل جنة بربوة بفتح جیم ونون مشدد و

ربوة الناس بترك یاء در اینجا ودر نساء الکبر بکسر کاف در جمیع قرآن

ولا تیمموا بتشدید میم اولی در اینجا ودر نساء ومائده یذکر بتشدید

ذال وکاف در اینجا ودر انعام واعراف وفرقان واعمی وتوبه و

وانفال فنعما بتشدید میم در اینجا ودر نساء اقاموا الصلوة واتوا الز

کوة بفتح تا اتوا در اینجا ودر دو موضع توبه ودر حج ضعفا بترك

اشباع همزه ولا یبخس بتقدیم با بر خا وهمچنین است در یوسف

وهود واعراف وشعرا وحق الم آل عمران تحزنون بتشدید دال

یحسبکم بکسر باء اولی حج البیت بکسر حاء وضم الجیم تخلوا ونحوه بتقدیم

با بر خا در جمیع قرآن عوجا بکسر عین وفتح الواو ودر اعراف وهود و

وابراهیم وکهف وطه ودر یلوون وتلوون بیك واو نوشته می

شود

شود ولیکن با اشباع واو باید خواند اونبئکم در اینجا ودر

مجادله بتقدیم با بر تا خاشعین بتقدیم همزه بر با قل فادرؤا با

همزه لا یحزنك بتشدید راو نون وهمچنین است در لقمان و

فاطر وعزمتم ومشتقاتش در جمیع قرآن بتقدیم عین است بر راء

زحزح وعزمت در بقره گذشت ویؤید ویؤده بترك الواو

النساء یصدون قوله بتشدید صاد ودال وهمچنین است در توبه

وحدید ومنافقون یستهزؤ بترك اشباع همزه ان تلووا باو

واو فتیمموا ودر یا ایها الناس ونعما وثلثة انتهوا والان در بقره

گذشت المائده لعناهم بتشدید نون واحباؤه بترك اشباع همزه

لم تؤتوه بفتح تاء ثانیه وسکون واو من النعم بفتح نون وعین ایا جئتم

بتقدیم جیم بر یاء در اینجا ودر قصص یوادی بضم یاو فتح واو است

در اینجا ودر اعراف سائبة بتقدیم همزه است بر یاء فاطهروا وفتیمموا در

الصابئون در بقره گذشت الانعام انباؤا بسکون نون وبترك اشباع

در اینجا ودر شعراء شرکاؤکم وشرکاؤهم در اینجا ودر یونس ونحل بترك

اشباع عند یجدون وجحدوا بتقدیم جیم بر حا ودر جمیع قرآن ذکر شده بتقدیم

وکسر دال اتحاجونی بمد حا وجیم ونون اقتده بهاء السکت هلم بتشدید

میم در اینجا ودر احزاب زخرف بالراء والحاء والیاء در اینجا ودر یونس واسری

ودخوف

ودخوف ونیعه بتقدیم یاء مفتوحه بر نون ساکنه آلذکرین در دو موضع

بمد همزه اولی دینا قیما بکسر قاف وفتح یاء ید کرون طه در بقره گذشت الاعر

اف یضرعون بتشدید ضاد وراء مذؤما با اشباع همزه ماوری

با اشباع واو القوا فلما القوا بضم قاف اولی وفتح قاف ثانی در اینجا و در

یونس وشعرا والهتك والهتنا بفتح همزه وکسر لام القمل بتشدید میم بترك

تشدید یا یطیرو بتشدید طا ویا در اینجا ودر نمل من حلیهم بتشدید یا

وعزروه بفتح عین وزاء فانبجست بتقدیم نون بر با ان ولیی الله بکسر یا

اول وفتح ثانی عوجا در آل عمران ویواری در مائده وتحسبوالنا

وقوما الله ویذکرون فاذا کر در بقره گذشت الانفال ممد کم بضم میم

اولی ودال وکسر میم ثانی الدواب در اینجا در دو موضع ودر حج وفا

عدوا او وتشدید باان یعلم الله بفتح لام وکسر میم الان ویذکرون

واما در بقره گذشت التوبه اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وغیر ابن الله

وامرال اقترفتموها والمطهرین در بقره گذشت نخشی بفتح نون وجیم

فاجره بکسر جیم وسکون راء لا یستوون با اشباع واو در اینجا ودر

نحل والم سجده ان یطفؤا در اینجا ودر صف وبدؤکم با اشباع همزه

نبؤ بترك اشباع همزه در اینجا ودر ص وتغابن ودر ابراهیم لیؤذن

بترك الواو المطوعین بتشدید طاو واو التائبون بتقدیم همزه بر یا در

اینجا

اینجا و در تحریم واعطوا بضم الطا لم یعطوا بفتح الطا تحتها بفتح التا ئبین مغرما
بتقدیم عین بر را و در اینجا و در فرقان و واهجر و طوی و ان لتصدقن
در نسا گذشت یونس وما یعزب بسکون عین وضم زا در اینجا و در سبا
واتبعن بتشدید تا و یا لا یهدی بکسرها و تشدید دال لتلقفنا
بکسرها و فتح تا زخرفها در انعام و شرکاؤکم و شرکاؤنا در انعام القو
الفؤاد در اعراف گذشت الآن بمد همزه اولی در دو موضع والا الله
بمد همزه جلاله و هم چنین است در نمل لتتلو بفتح واو شفعاؤنا بترک اشباع
همزه در اینجا و در روم هود ولحبتو بتقدیم خا بر با در اینجا و در دو موضع
حج نوحی بترک الواو فعمیت بتشدید میم و فتح یا منقوط بوشد بکسر
میم در اینجا و در مصابح ما افتقر بترک اشباع ها طرفی النهار بفتح فا و کسر یا
ولا تبخسوا الناس در نوح ابتر در بقره عوجا در آل عمران و مجدلو و در انعام گذشت
یوسف یا صاحبی السجن بفتح با و کسر یا در دو موضع جمع هم بتشدید ها اولی
فتحی بتشدید جیم یتبو و نقتو بترک اشباع همزه و در دو یاک و یدعوای بترک
الواو یخبی و یا بنی و الان در بقره گذشت الی هد ثم اخذتم بسکون
ذال و ضم تا و ها در اینجا و در حج و مؤمن و سایر قرآن بفتح ذال و
سکون تا میباشد و دعاؤ در اینجا و در فرقان و مؤمن بترک
اشباع عند ابراهیم کرما داشتدت و خبیثا اجتثت نوحی هم بترک
الواو و عوجا در آل عمران بنو الذین در تعبیر و بنی در بقره گذشت

بحر واتیناک در اینجا و اتیناهم در دو موضع مؤمنون بفتح وتحقیق
همزه لبسبیل بفتح لام اولی و کسر با فاصفح الصفح بفتح فا و کسر حا
اولی لوط المرسلین در بقره گذشت النحل یتفیؤ بترک
الاشباع فرح بتشدید اکل بفتح کاف لانهم بانهم بکسر لام و با
وضم عینین و کسر میمین و نوحی هم و یوذن بترک الواو
یجدون و شرکاؤنا در انعام لا یستون در توبه گذشت
الاسری نقروه بترک اشباع لیسوؤ عد و با اشباع ن
خرف در انعام گذشت الرؤیا بترک الواو الکهف فاووا
با اشباع واو ما ؤها بترک اشباع واو وهم چنین است در اخر
ملک تعزب بسکون عین وضم زا الحجل بفتح همزه و
سکون جیم ولام حولا بکسر حا و فتح واو عوجا در آل عمران
جزاء الحسنی در بقره گذشت مریم تؤزهم بترک اشباع فاما
ترین بکسر یا و تشدید نون طه بدون مد فلا یصدنک
بفتح و تشدید و فتح نون اتوکؤ و لا تظمؤ بترک اشباع
ان اقذفیه و فاقذفیه بوصل اقذ بر فیه زنی اکربک کلمه
عوج در آل عمران و عرها در بقره گذشت الانبیا یکلؤکم بترک ا
اشباع نفخت بلحاء مهمله و در جاقد بلخاء معجمه است کطی السجل

بتشدید

بتشدید یا و سین و لام الحج دماؤها بترک اشباع ولؤلؤ در اینجا و در
فاطر و دکه و طور بترک اشباع عند لمن خره بفتح لام و میم خیراطات و
وفتنه انقلبت وسواء العاکف ولیطوفوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
والصابئین در بقره والدواب در انفال و اخذتم در رعد الخبیث
فخبت در هود گذشت المؤمنون بل اتیناهم در حج گذشت اخسؤا با
اشباع التوی و یدر فا ویوذن بترک اشباع الواو و ستقد بقراکه
بترک اشباع الفرقان افک افترین ولیذکروا و یذکی در بقره غراما
در توبه دعاؤکم در رعد گذشت یعیو بترک اشباع الشعراء نباؤ و در
انعام القوا فاتقوا ولا تبخسوا الناس و نوح المرسلین و عاد المرسلین
و ثم الاخرین در بقره گذشت الغاون با اشباع علماؤ بترک اشباع النمل
تلکوا بتشدید کاف و حجلوه در انعام و قالوا اطیرنا در اعراف و ملا الله
در یونس لا قبل در بقره گذشت القصص الجبت بفتح با اولی و سکون
با ثانی در اینجا و در حق ثمانی حجج بکسرها و فتح جیم اولی یؤتون بضم یا
و سکون همزه و فتح تا یصدنک در طه او جیتم در مائده گذشت العنکبوت
وما یجحد و اد در انعام گذشت الی ثم اساؤ السوی بمد اولی و ترک
اشباع و بمد ثانی و مع الا شباع و ابتغاؤکم بترک اشباع
یصدعون بتشدید صاد و دال و شفعاؤ در یونس گذشت لقمان

لهو الحدیث

لهو الحدیث بسکون ها الا ابنه بکسر لام و سکون با و ضم یکی نون و
فتح عین یغرنکم در آل عمران یجدون در انعام گذشت المر سجده
لا یستون در توبه گذشت الاحزاب هلم در انعام گذشت توفی
ویوذن بترک الواو سبا لا یعزب در یونس گذشت الثا
بتشدید نون اولی بتشدید واو سیل العرم بفتح عین و کسر را
الفاطر ما یفتح الله بفتح تا و کسر حا توحرکم بترک الواو و حمر بسکون
میم و در هذه نحو بضم میم است و غرابیب با غین و را مهمله الذوات
در انفال و یغرنکم در آل عمران ولؤلؤ در حج گذشت یس و
لیمسنکم بتشدید سین و نون نعرفهم بسکون قاف
ثمره ننکسه بتشدید میم و کاف و سکون را و کاف بترک
الها ئین کالعرجون با کاف تشبیه و عکس این نیست و بلفظ
بکاف انا اعطیناک الکوثر قل یحییها یا ایها الصافات
الرؤیا بترک الواو و همچنین است در سوره فتح لا یسمعون
بتشدید سین و میم صرختی با عین وزاقطنا بکسر قاف و فتح
طا مشدده خطاؤنا بترک اشباع نبود در توبه احیت گذشت در قصص
النجم نتبو بترک اشباع عوج در آل عمران گذشت المؤمن
یا هامان ابن لی صرحا بضم نون اولی و کسر نون ثانی امتنا

فلخذتهم ودعاء ودر رعد یجحدون در انعام گذشت حم السجدة ارنا اللذین
بسکون یاء وکسر نون یجحدون در انعام گذشت الشوری حم عسق باید لفظ حم
را از عسق جدا نوشت زیرا که حم آیه است لمن عزم بفتح لام وکسر میم اولی
وسکون زاء یذرؤکم بترک اشباع الزخرف زخرفا در انعام بصدّ نکم
در طه گذشت ان کنتم بفتح همزه ینشؤ بترک اشباع لیستووا با اشباع الدخان
وهمه بفتح نون وسکون عین تبع بتشدید باء در اینجا ودر سوره ق الجاثیه
شیئا اتخذها در بقره گذشت الاحقاف وتجزیکم بکسر جیم وسکون راء
تجددهم در انعام گذشت القتال عسى ان ترکهم بکسر تاء وفتح راء تخلوا
یبخل در آل عمران عزم الامر در بقره گذشت الحجرات لا یلتکم بکسر لام
وسکون تاء لا اسم با لام مکسوره بدون همزه ق فی لبس بسکون باء
موحده افعیینا بیائین فنقبوا بتشدید قاف تبع در دخان گذشت
الذاریات جعلته بفتح لام وسکون تاء واتبعتهم بفتح وسکون تاء ما
من مغرم در توبه ولؤلؤ در حج گذشت النجم اساؤا با اشباع وفی الرحمن
اساؤا با اشباع وفی الروم لالتقاء الساکنین القمر من الکذاب
بفتح میم وکسر نون الرحمن اللؤلؤ بترک اشباع وهمچنین است در رحمن
من استبرق بکسر همزه الواقعة لمغرمون در توبه اللؤلؤ در رحمن گذشت الحدید
من قبله در بقره گذشت للمصدقین والمصدقات در نساء معها بشراکم

در بقره گذشت الجادلة کبتوا کبت در آل عمران گذشت الحشر تبوؤا بترک
اشباع ما قطعتم بکسر نون وفتح عین خالدین بسکون یاء وکسر نون
الممتحنة براؤا بترک اشباع الصف لیطفؤا در توبه گذشت الجمعة
بضم جیم ومیم التغابن ینبؤ الذین در توبه گذشت التحریم تائبات
در توبه گذشت نبأنی بکسر نون ثانی وفتح یاء الملک اهون فاسحقا
در هنا گذشت یوخره بترک الواو هنا ونفخ الملک ما او
در کهف گذشت ن ان کان بفتح همزه من مغرم در توبه گذشت
الحاقه کتابیه حسابیه سلطانیه مالیه بهاء السکت هاؤم
اقرؤا واو الثانی با الاشباع والاول بترک المعارج سأل
بفتح یاء در اینجا ودر قیامه قبلک در بقره گذشت تؤویه بترک
الواو الجن بخسا در بقره گذشت المزمل اولی النعمة بترک الاشباع
وبفتح نون وسکون عین ثلثی اللیل بفتح تاء ثانیه وکسر لام
القیمة ینبؤ بترک اشباع الدهر ثم رایت در بقره وشعرا ولؤلؤ
در حج گذشت المرسلات نخلقکم بضم لام وسکون قاف
یؤذن بترک الواو والنازعات نخرة با النون والخاء
الاعلى فذکر در بقره گذشت التکویر ثم امین در بقره وشعراء
در هود گذشت التطفیف لمحجوبون بسکون حاء وفتح جیم فلینافس

اول ثانی وکسر سین الفجر بمسیطر بسکون سین وکسر طاء وضمه تشدید عین
التین سینین والیاء والنون والیاء والنون القارعه ما هیه بهاء السکت
التکاثر الجحیم بتقدیم الجیم على الحاء فی کل القرآن الکوثر اعطیناک الکوثر
بحسل اعطینا بکاف وعکس آن هست مانند کالمرجون در حج باب دهم

باب دوازدهم

در بیان آداب وتعقیبات مشترکه نماز وآداب شک وسهو ومقدمات
ومقارنات نماز است بدانکه استحباب وقف در اواخر فصول اذان واقامه
مجمع علیه علماست وشیخ ابن بابویه وجمعی از علما صلوات فرستادن را
مطلقا واجب میدانند بر خواننده وشنونده اسم مبارک حضرت محمد
بن عبد الله صلى الله علیه وآله را واشهر استحبابست ولازمست ظاهر
نمودن هاء را در لفظ الله والصلوة واشهد وحاء در الفلاح ولهاء را تمام
بعد از تکلم وبعضی تکلم را بعد از قد قامت الصلوة حرام میدانند وبعضی
اقامه را بی وضو حرام میدانند واشهر جواز است وبعد از نیت وتکبیرة
الاحرام واستعاذه شروع بقرائت نمایند بنوعی که سابقا بیان شد
وشیخ ابن بابویه وبعضی از علما نماز بی قنوت را باطل میدانند
وادنی ذکر قنوت سه مرتبه سبحان الله است وایضا صلوات واستغفار
وحضرت صادق علیه السلام فرمود که بیست ممنوع است دعا
از با لا رفتن ومستجاب شدن تا فرستاده شود بر محمد
۲ صلوات

وآل محمد پس بطلب حاجت خود را پس ختم کند آنرا به صلوات بر محمد وآل
او پس بدرستی که خدا کریم تر است از آنکه قبول کند دو طرف دعا را
که صلوات است وواگذارد میان آنرا که حاجت است آنحضرت فرمود که
هر که صلوات رد نمی شود نظم هست اهل دل را دید قرینه شود
هیچ ره رو نشود محرم درگاه اله وایضا رب اغفر وارحم وتجاوز
عما تعلم انک انت الاعز الاکرم وایضا اللهم اغفر لنا وارحمنا
انک على کل شیء قدیر وافضل اذکار در قنوت کلمات فرج است ودر ذکر
رکوع سبحان ربی العظیم وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله
ودر وقت ضرورت یک مرتبه سبحان الله کافیست ودر سجود
سبحان ربی الاعلى وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله در وقت
ضرورت یک مرتبه وبعد از سلام سه مرتبه الله اکبر و
دستها را بنزدیک گوش برسانند وبگویند وبعد از آن
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام باین طریق بگویند سی وچهار
الله اکبر وسی وسه مرتبه الحمد لله وسی وسه مرتبه سبحان الله وبعد
از آن یکمرتبه لا اله الا الله بگویند وبروایت دیگر بعد از
سلام وسه مرتبه تکبیر بگویند لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب

وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وايضا بگويد
اللّهم صَلِّ على محمّدٍ و آلِ محمّدٍ اللّهم أجرني من النار وادخلني الجنّة و
زوّجني من الحور العين وايضا اللّهم اهدني من عندك وافض عليّ
من فضلك وانشر عليّ من رحمتك وانزل عليّ من بركاتك و
ايضا سه مرتبه بگويد استغفر الله الذي لا اله الّا هو الحيّ القيّوم
ذو الجلال والاكرام واتوب اليه وايضا سه مرتبه بگويد يا من
يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء احدٌ غيره وايضا بگويد اللّهم لي من امري فرجاً ٢ما يشاء ٥
ومخرجاً يا غياثي وارزقني من احتسب ومن حيث لا احتسب وايضا* ٤حيث ٥
دوازده مرتبه سوره قل هو الله احد را بگويد وايضا سي مرتبه وبروايتي
چهل مرتبه تسبيحات اربع را بخواند وايضا بگويد اللّهم صلّ على محمّد
وآل محمّد اللّهم انّي اسئلك من كلّ خيرٍ احاط به علمك واعوذ بك
من كلّ شرٍّ احاط به علمك اللّهم انّي اسئلك عافيتك في اموري
كلّها واعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة وايضا بگويد اعيذ
نفسي وما رزقني ربّي بالله الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد
الى آخر سوره واجير نفسي ومالي واهلي وداري وكلّ ما هو منّي بربّ
الفلق الى آخر سوره واجير نفسي ومالي واهلي وداري وكلّ ما هو منّي بربّ
الفلق الناس الى آخر سوره واجير نفسي ومالي واهلي وداري وكلّ ما

هو

مؤمنٌ بالله لا اله الّا هو الحيّ القيّوم الى آخر آية الكرسي وايضا بگويد رضيت
بالله ربّاً وبمحمّدٍ نبيّاً وبالاسلام ديناً وبالقرآن كتاباً وبالكعبة قبلةً وبعليٍّ
اماماً ووليّاً وبالحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر
بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ ابن موسى ومحمّد ابن عليّ وعليّ ابن محمّد
والحسن ابن عليّ والحجّة ابن الحسن صلوات الله وسلامه عليهم*
ائمّةً اللّهم انّي قد رضيت بهم ائمّةً فارضني لهم انّك على كلّ شيءٍ قدير
وايضا سوره فاتحه وآية الكرسي الى آخره وآيه شهد الله الى سريع الحساب
وآيه قل اللّهم مالك الملك الى بغير حساب بخواند وسجده شكر بعد از هر نماز
واجب وسنّت است در بيان مقدمات اما مقدمات نماز شش است ١
طهارت از حدث ٢ ازاله نجاست كردن از بدن وجامه ٣ پوشيدن
عورتين ٤ ملاحظه نمودن مكان نماز كه غصبي ونجس نباشد ٥ ملاحظه
نمودن وقت نماز ٦ تحقيق قبله نمودن واما مقارنات نماز پس آن
هشت است يكان وفصلاً ١ نيّت ٢ تكبيرة الاحرام ٣ قيام ٤ قرائت ٥ ركوع
٦ سجود ٧ تشهّد ٨ سلام است شكّ شكيّات در صفحه پس نوشته شده

در اثنای سجود / بعد از اکمال سجود	[illegible]	بعد از رکوع	در اثنای رکوع	قبل از رکوع	شکیات
کرده باشد [illegible] رضوان الله علیهم [illegible] مشهور [illegible]	بعد از اکمال سجود	در اثنای سجود	بعد از رکوع	در اثنای رکوع	شکیات
[illegible]	صح	باطل	باطل	باطل	شک میان دو و سه
[illegible]	صح	باطل	باطل	باطل	شک میان دو و سه و چهار
[illegible]	صح	باطل	باطل	باطل	شک میان دو و چهار
[illegible]	صح	صح	صح	صح	شک میان سه و چهار
[illegible]	صح	باطل	باطل	باطل	شک میان چهار و پنج

نشسته بجا آورد ودو سجده سهو احتياطاً بجا آورد وهرگاه بعد از اكمال
سجدتين باشد تشهّد وسلام دهد ودو سجده سهو بجا آورد وجوباً
ودر نماز احتياط ودر سجده سهو تكبير سنّت است واحتياط در اتّصال
نيّت بجا آورد است وذكر سجده سهو وجوبش مختلف فيه است ومشهور
وجوبست اما در خود ذكر مخيّر است ميان بسم الله وبالله السلام عليكم
ورحمة الله وبركاته وميان بسم الله وبالله اللّهم صلّ على محمّد وآل محمّد يا
بسم الله وبالله وصلّى الله على محمّد وآل محمّد وسجده سهو دو سجده است
بعد از نيّت وميان دو سجده نشستن وتكبير گفتن وتشهّد مخفّف بعد از
اتمام سجدتين گفتن باين طريق كه اشهد ان لا اله الّا الله واشهد
انّ محمّداً رسول الله اللّهم صلّ على محمّد وآل محمّد السلام عليكم

در نماز

ودر نماز احتياط مطلقاً سوره وقنوت نمي باشد اگر چه بعضي گفته اند
حمد را آهسته بخواند خاتمه در معرفت اصول وفروع دين
دعاي قبل از تلاوت وبعد از تلاوت قرآن مجيد است بدانكه
معرفت اصول دين با دليل بر وجه علم ويقين خلاف فيه اكثر علما
مانند سيّد مرتضى وشهيد اوّل رضوان الله عليهم فرموده اند كه با
دليل دانستن واجبست نه بطريق تقليد وحدس وتخمين وتارك آن را
كافر گفته است وبعضي اكتفا كرده اند باعتقاد در وجوب توحيد باري
تعالى واصول دين پنج است سر از آن اصول از دايره اسلام است
انكار كند وشكّ آورد بآنها كافر است اوّل توحيد وآن
اقرار بيكانگي خدا ومبرّا ومنزّه است از جميع حوادث وعوارض و
گرديدن وكافيست در اثبات ذات وشناختن صفات او بعضا
وتدبّر در موجودات ومعلومات ومخلوقات وصفات ثبوتيّه هشت است
نظم عالم قادر حيّ است مريد ومدرك با قديم ازلي هم متكلّم
صادق اما عالم است يعني هيچ چيز از علم او بيرون نيست وقادر است
بهر چه خواهد از ممكنات وحيّ است يعني زنده ومتّصف بعلم وقدرت
ومريد است يعني امور خدا تعالى بر سبيل اراده واختيار است و
مدرك است يعني درك اشيا ميكند وقديم ازلي است يعني سابق

وقديم

و نفایة از برای وجود او نیست و متکلم است یعنی سخن او نیست در جسمی که انکار او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد و قدیمست و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست و صفات سلبیه او ساهو است نظم نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل حی شریک است و معانی تو غنی دان خالق اما مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست محتاج بهیچ چیز از مکان و زمان و غیر اینها نیست و حلول بچیزی نمیکند و مرئی نیست نه در دنیا و نه در عقبی و محل حوادث نیست مثل خواب و سستی و غیره که بر او عارض شود و شریک و مثل ندارد و معانی یعنی چنین نیست که اشاعره قائل شده اند که خدا عالمست بعلم و قادر است بقدرت و حی است بحیات که اینها معانی قدیمه گفته اند بلکه خدا عالمست بذاته و حی است بذاته و غنی است از فرزند و غیره و خالق است دوم نبوت یعنی جمیع انبیا حق اند و خاتم ایشان جناب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و مادر او آمنه بنت وهب است سیم معاد یعنی بهشت تا عمل عاملان و حقوق مظلومان ضایع نشود و چهارم اعتقاد و اقرار کردنست بامامت و حجیت جناب سید اولیا

و قادر است بذاته و حی

۹۶

ابن ابیطالب و مادر او فاطمه بنت اسد است و بعد از او بامام حسن و امام حسین و مادر ایشان و مادر فاطمه زهرا است و بعد از او بامام زین العابدین و مادر او شاه زنانست و بعد از او بامام محمد باقر و مادر او ام عبد الله دختر امام حسن است و بعد از او بامام جعفر صادق و مادر او ام فروه است و بعد از او بامام موسی کاظم و مادر او حمیده است و بعد از او بامام رضا و مادر او ام البنین است و بعد او بامام علی نقی و مادر او سمانه است و بعد از او بامام حسن عسکری و مادر او حدیثه است و بعد از او بجناب قائم علیه السلام است و مادر او نرجس خاتون است پنجم عدلست یعنی خدا مستغنی و منزه است از ظلم و آنچه مذموم است از خصال و فروع دین شش است اول نماز ۲ روزه ۳ خمس ۵ حج و جهاد است دعا قبل از تلاوت بخواند اللهم بالحق انزلته و بالحق نزل اللهم عظم رغبتی فیه و اجعله نور البصری و شفاء لصدری و ذهابا لهمی و غمی و حزنی اللهم زین به لسانی و جمل به وجهی و قو به جسدی و ثقل به میزانی و ارزقنی تلاوته على طاعتک آناء اللیل و اطراف النهار و احشرنی مع النبی و آله و ایضا بعد از تلاوت اللهم انی قد قرأت ما قضیته من کتابک الذی انزلته على نبیک الصادق فلک الحمد ربنا اللهم اجعلنی ممن یحل حلاله و یحرم حرامه و یؤمن بمحکمه و متشابهه و اجعله انسا فی قبری و انسا فی حشری و اجعلنی

و بعد از او بامام محمد تقی و مادر او خیزران است

۴ ۳ زکوة

بمن

ممن یرقی بکل آیة قرأها درجة فی اعلی علیین برحمتک یا ارحم الراحمین

قد تمت هذه النسخة الشریفة
على ید احقر و اقل الطلاب
علی اکبر الفرد صدر [illegible]
فی شهر ۲۳
شهر ذی
الحجة
۱۳۲
سنه
۲۴

[illegible]

الحدیث المتواتر
و هو ما بلغت رواته فی الکثرة حدا یمتنع تواطئهم على الکذب [illegible] جمیع الطبقات فیکون اوله کآخره و وسطه کطرفیه

الحدیث الغریب
ما انفرد به راو واحد فی ای موضع وقع التفرد به

الحدیث العزیز
هو الذی لا یرویه اقل من اثنین عن اثنین

الحدیث الصحیح [illegible]
و هو ما اتصل سنده الى المعصوم بنقل العدل الامامی عن مثله فی جمیع الطبقات حیث تتعدد

الحدیث الحسن [illegible]
ما کان متصل السند المعدوح [illegible] ضعیفا او مقطوعا او مرسلا

الحدیث الضعیف
هو ما لا یجتمع فیه شروط واحد مما تقدم بان یشتمل طریقه على مجروح بالفسق و نحوه او مجهول الحال او ما دون ذلک کالوضاع

الحدیث المسند
هو ما اتصل سنده مرفوعا من راویه الى منتهاه الى المعصوم علیه السلام

الحدیث المعنعن
و هو ما یقال فی سنده فلان عن فلان من غیر بیان للتحدیث و الاخبار و السماع

خبر الواحد
و هو ما لم ینته الى التواتر [illegible] کان الراوی واحدا ام اکثر و ینقسم الى المستفیض و الغریب و العزیز و المعتبر و المردود

الحدیث المشتهر [illegible]
و هو الذی ترجح صدق المخبر به

الحدیث الموثق
و هو ما یعمل به عند جمهور [illegible] الاکثر و الحسن عند البعض

الحدیث الصحیح [illegible]
و هو ما کان فی طریق رجاله [illegible] فیه [illegible] من ارسال او قطع

الحدیث [illegible]
بالمعنى المشهور ما کان فی طریقه [illegible] باقیه من ضعف

اعلم
ان هذه الاقسام الاربعة یختص بعروض مشترکة بینها و یختص بالضعیف من تلک الاربعة بفروع متعددة اما فروع الاربعة فثمانیة عشر نوعا و فروع الضعیف [illegible] بفروع المشترک

الحدیث المتصل
و هو ما اتصل سنده الى المعصوم او غیره [illegible] من رواته قد سمعه ممن فوقه سواء کان مرفوعا او موقوفا على غیره

الحدیث المعلق
و هو ما حذف من مبدأ اسناده واحد او اکثر کقول الشیخ محمد ابن احمد او محمد ابن یعقوب

الحدیث المتفق [illegible]
ما زادت رواته [illegible] او زادت من اثنین [illegible] و یقال له المشهور

الحدیث المشتبه
و هو الذی یشتبه حال [illegible] اسناده راویه

الحدیث الحسن [illegible]
و هو ما اتصل سنده الى المعصوم [illegible] الممدوح من غیر نص على عدالته فی جمیع المراتب او بعضها [illegible] الجامع [illegible] الصحیح [illegible] صار ضعیفا

الحدیث [illegible]
بالمعنى المشهور ما کان [illegible] الامامی [illegible] الممدوح [illegible] کشرح ابن [illegible]

الحدیث المرفوع
و هو ما اضیف الى المعصوم من قول او فعل او تقریر سواء کان اسناده متصلا بالمعصوم او منقطعا بترک بعض الرواة

الحدیث المنفرد
[illegible] بتفرد [illegible] جمیع [illegible] بالنسبة الى جهة [illegible] او ببلد [illegible] او تفرد [illegible] من اصحابه المشهور

الحديث المدرج

وهو ما أدرج فيه كلام بعض الرواة فيظن أنه من الحديث أو يكون عنده متنان بإسنادين فيرويهما بأحد الإسنادين ويترك الآخر أو يسمع حديثًا واحدًا مختلفًا في سنده أو متنه من جماعة ثم يرويه عنهم جميعًا بالاتفاق في المتن والسند ولا يذكر الاختلاف

الحديث الغريب

وهو ما غرب سندًا ومتنًا وهو ما تفرد برواية متنه واحد [illegible] فقط كحديث [illegible] سنده من جماعة إذا انفرد واحد بروايته عن غيرهم أو سندًا فقط بأن اشتهر الحديث الفرد فرواه عمن تفرد به جماعة كثيرة فإنه يصير غريبًا بالنسبة إلى أحد طرفي الإسناد وهو طرفه الأول مشهورًا في طرفه الآخر وهو طرفه الآخر

الحديث [illegible] الإسناد

وهو قليل الوسائط مع اتصاله فيبعد الحديث عن الخلل المتطرق إليه من راو إذ ما من راو إلا والخطأ جائز عليه

الحديث المسلسل

وهو ما تتابع فيه رجال الإسناد على صفة أو حالة في الأداء قولًا كقوله سمعت فلانًا يقول [illegible] أو أخبرنا فلان والله قال أخبرنا فلان والله أو فعلًا كحديث التشبيك باليد والقيام حال الرواية وإلا تكا عليه أو قولًا أو فعلًا كالمسلسل بالمصافحة فإنه تضمن الوصف بالقول كقوله صافحني وتضمن المصافحة

الحديث المزيد

ما يزيد من الأحاديث المروية في متنه والزيادة تقع في المتن بأن يروي فيه كلمة زائدة تتضمن معنى لا يستفاد من غيره وفي الإسناد كما إذا رواه بعضهم بإسناد متصل بثلاثة رجال مثلًا ولو كانوا معينين فيرويه المزيد بأربعة رجال كذلك

الحديث المشهور

وهو ما شاع عند أهل الحديث خاصة دون غيرهم أو عندهم وعند غيرهم كحديث إنما الأعمال بالنيات أو عند غيرهم خاصة ولا أصل له عندهم كحديث علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل

الحديث المصحف

يكون في الإسناد كتصحيف مراجم بمزاحم وبريد ببريد ونحو ذلك ويكون في المتن كحديث من صام رمضان وأتبعه ستًا من شوال صحفه بعضهم فقال شيئًا بالشين المعجمة

الحديث الشاذ

وهو ما رواه الراوي الثقة مخالفًا لما رواه الجمهور وسمي شاذًا باعتبار مقابله فإنه مشهور

الحديث المختلف

وهو أن يوجد حديثان متضادان في المعنى ظاهرًا فيجمع بينهما حيث يمكن الجمع ولو بوجه بعيد كتخصيص العام منهما أو تقييد مطلقه أو حمله على خلاف ظاهره

الحديث الناسخ والمنسوخ

الناسخ حديث دل على رفع حكم شرعي سابق والمنسوخ ما رفع حكمه الشرعي بدليل شرعي متأخر عنه

الحديث الغريب

لفظًا وهو ما اشتمل متنه على لفظ غامض بعيد عن الفهم لقلة استعماله في الشائع من اللغة

الحديث المقبول

وهو ما تلقوه بالقبول والعمل بمضمونه من غير التفات إلى صحته وعدمها

الحديث الموقوف

وهو ما روي عن مصاحب المعصوم من قول أو فعل أو غيرهما متصلًا كان سنده أم منقطعًا

الحديث المعلل

وهو ما فيه أسباب خفية قادحة فيه في نفس الأمر وظاهره السلامة منها ويتمكن من إدراك تلك الأسباب بتفرد الراوي أو بمخالفة غيره له في ذلك مع انضمام قرائن تنبه العارف عليها من إرسال في الموصول أو وقف في المرفوع أو دخول حديث في حديث أو وهم أو غير ذلك بحيث يغلب على الظن ذلك فيحكم به أو يتردد فيتوقف

الحديث المدلس

وهو ما أخفي عيبه في الإسناد وهو أن يروي عمن لقيه أو عاصره ما لم يسمعه منه على وجه يوهم أنه سمعه منه ومن حق المدلس أن لا يقول حدثنا ولا أخبرنا بل يقول قال فلان أو عن فلان ونحوه أو في الشيوخ بأن يروي عن الشيخ حديثًا سمعه منه ولكن لا يريد أن يعرف فيسميه أو يكنيه باسم أو كنية غير معروف بهما أو ينسبه إلى قبيلة أو بلد غير معروف بها

الحديث المضطرب

وهو ما اختلف الراوي فيه متنًا أو إسنادًا فيروى مرة على وجه وأخرى على وجه آخر مخالف له وذكروا أن الاضطراب في السند أن يرويه الراوي تارة عن واحد ومن رواة أخرى عن آخر أو يرويه كل واحد على وجه مخالف ما رواه الآخر فيرويه بحيث لا يترجح أحدهما على الآخر أو اشتباه القراءة بين وجهين متباينين وكذا الحكم في المتن وذكر بعضهم [illegible]

الحديث الموضوع

وهو المكذوب ولا تحل روايته للعالم به إلا مبينًا لحاله من كونه موضوعًا ويعرف بإقرار واضعه وبركاكة ألفاظه ونحوها وبالوقوف على غلطه والله العالم بالصواب

الحديث المجهول

وهو ما في رجال سنده رجل غير ممدوح ولا مجروح أو غير معروف أصلًا كقولهم عن رجل أو عمن حدثه أو عمن ذكره أو عن غير واحد أو نحو ذلك

الحديث المرسل

وهو ما رواه عن المعصوم من لم يدركه بغير واسطة أو بواسطة نسيها أو تركها مع علمه بها أو أبهمها كقوله عن رجل أو عن بعض أصحابنا

الحديث المقطوع

وهو ما جاء عن التابعين ومن في حكمهم وهو تابع لصاحب المعصوم أو موقوف عليه قولًا أو فعلًا متصلًا أو منقطعًا

الحديث المقلوب

وهو حديث ورد بطريق فيروى بغير ذلك الطريق أو ببعض رجاله بأن يقلب بعض رجاله خاصة بحيث يكون أجود منه ليرغب فيه

الحديث المستفيض

باصطلاح آخر ما كان من طرق صحيحين أو حسنين أو موثقين أو ضعيفين أو بالتفريق أو يرد ما يكرم من طرق كذلك

الحديث المشهور

باصطلاح آخر هو ما اشتهر العمل به بين الأصحاب

تنبيه

ما عرف من [illegible] الإسناد وأخذ أو أكثر [illegible] أو أخره كذلك [illegible] فيه بعينه [illegible] [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عدد المثاقيل والاوزان وعدد الاعداد
والالحان والصلوة على رسوله المبعوث لجميع الاديان
والسلام على الخيرة المعيار لاهل الايمان سيما على القائم
الهادي في اخر الزمان وعلى اعاديهم النار والنيران وعلى محبيهم
الروض والجنان فيقول العبد المذنب المسكين
السيد محمد ابن السيد جعفر الموسوي عفى الله عنهما بحق
من تولاه من محمد وعلي والهما ان بعض احكام الفقه
كالزكوة والكفارات والخمس والكر والدية وغيرها لما كانت
منوطة للعلم ببعض اصطلاحات الشرعية والفرعية كالدينار
والدرهم والمثقال الشرعي والصيرفي والدانق والرطل والمن الشرعيين
فكتبت تفاسيرها ومعانيها تفصيلا للتبصرة لاخواني المؤمنين
وانقطاع الخلاف اليقين لطالب المعرفة الى جميع المؤمنين ورتبتها

على

على فصول وخاتمة وسميتها بكشف الاوزان
والميزان في الدرهم وهو كمنبر ومحراب معرب درم ج
معروف وجمعه دراهم ودراهيم ووزنه في صدر الاسلام
كان مختلفا فعلى البغلية وهي السود المعروف كل درهم
منها ستة دوانق وعلى الطبرية وهي السود المعروف ايضا كل
درهم منها اربعة دوانق ثم جمعهما الشارع وجعلهما درهمين
متساويين فصار وزن كل منهما ستة دوانق وما ذكره اهل
اللغة كفيروزابادي وغيره انه ستة دوانق فهو على
البغلية او على الشرعية فالمراد من الدرهم البغلي في تحديد
دم المعفو هو درهم ذلك السود المعروف وقيل في وجه تسمية
بالدرهم البغلي لانه صورة البغل قد نقش فيه وعلى كلا
الوجهين وهو عبارة عن ستة دوانيق ووزنا ثم الدانق
وزنا على الشعير ثماني حبات من اوسط حبات الشعير فالدرهم
حينئذ ثمانية واربعون شعيرة متوسطة وعلى القيراط قيراطان
فالدرهم على القيراط اثنى عشر قيراطا فبالجملة ستة دوانيق
والدانق قيراطان فالدرهم اثنى عشر قيراطا ثم القيراط اربع شعيرات

متوسطة وقد يعبر عن القيراط بالحصة وقد يعبر بالطسوج وكل
طسوج اربع شعيرات وقال الفيروزآبادي القيراط طسوجان والطسوج
حبتان انتهى فعلى قوله انصف القيراط اربع حبات ثم ان الدرهم
على المثقال نصف مثقال وخمسه على ما صرح به الشهيد الثاني ره
وقال السلطان ره الدرهم الشرعي نصف مثقال الصيرفي وهو اثني
عشر نخودا ثم ان عشرة دراهم سبعة دنانير وسبعة مثاقيل وزنا
لكن المشهور في تفسير الدرهم الشرعي انه نصف مثقال صيرفي واربع
عشره فعلى هذا عشرة دراهم خمسة مثاقيل وربع مثقال صيرفي

في الدينار واعلم ان الدينار والمثقال الشرعي
واحد بالوزن وهو الاشرفي مسمى بالباجاقلو عرفا وذلك لم
يختلف فيه لا في الجاهلية ولا في الاسلام كما اختلف في الدرهم
كما ان الدينار والمثقال الشرعي لا اختلاف وزنا فيهما بلحاظ الحبة
ثمان وستون شعيرا واربع اسباع شعيرة كما في التذكرة والمنتهى
وفي بعض حواشي شيخنا البهائي ره ثم ان سبعة من الدنانير عشرة
دراهم وزنا كما ان عشرة دراهم سبعة دنانير وزنا وسبعة مثاقيل
في المثقال وهو على قسمين شرعي وصيرفي والشرعي

بلحاظ

بلحاظ الحبة هو ما مر انفا من ثمانية وستين شعيرة وقال البعض
انه ثمانية واربعين شعيرة متوسطة وبلحاظ النخود عبارة عن
ثمانية عشر نخودا وكل نخود اربعة شعاعير وبلحاظ الدانق انه ستة
دوانيق وكل دانق منها اربعة طسوج وكل طسوج اربعة شعيرات
وبحسب القيراط عشرون قيراطا والصيرفي منه بحسب الشعير ستة وتسعون
شعيرا وبالنخود اربعة وعشرون نخودا متوسطة وقال البعض الصيرفي
منه بحسب الشعير احدى وتسعين شعيرة وثلثة اسباع شعيرة وفي العرف
ثم نقص منه في العجم باربع شعيرات واربع اسباع شعيرة ثم ان اربعة
من المثاقيل الشرعية تساوي ثلثة مثاقيل من الصيرفي وان المثقال
الشرعي بحسب الدرهم درهم وثلثة اسباع درهم ويكون الدرهم نصف
المثقال وخمسه كما مر

اذا عرفت الدرهم والدينار
والمثقال والدانق فلك ان تعرف الرطل باقسامها فاعلم ان الرطل
على ثلثة اقسام عراقي ومكي ومدني واما العراقي فعلى الدرهم
مائة وثلثون درهما كما ذكره الشهيد الثاني ره وهذا هو المشهور
وقال العلامة ره في التحرير نصاب الغلة ان العراقي مائة وثمانية
وعشرون درهما واربعة اسباع درهم وهو خلاف المشهور وبحسب المثقال

احد وتسعون مثقالا شرعيا وخمسة وستون مثقالا صيرفيا و
بلحاظ الحبة ستة الاف ومائتان واربعون شعيرة اما المكي فبحسب الدرهم
مائتان وستون درهما وبحسب المثقال مائة اثنان وثمانون مثقالا
وهو ضعف العراقي واما المدني مائة وخمسة وتسعون درهما
وهو مثل رطل العراقي ونصفه وبحسب المثقال قيل كل رطل منه ثمانية
وستون مثقالا وربع مثقال صيرفي والمثقال الصيرفي فيساوي
باحد وتسعين مثقالا شرعيا والمثقال الشرعي هو ما مر وهو الدينار
وزنا

في بيان الصاع وهو على اربعة امداد على
المشهور وقال الفيروزآبادي الصاع والصواع بالكسر والضم والصوع
الذي يكال به وتدور عليه باحكام المسلمين ومنه قوله تعالى
في سورة يوسف ع صواع الملك وهو اربعة امداد كل مد رطل
وثلث وجمعه اصوع واصووع واصواع وصوع بالضم وصيعان
كغزلان وجيران وهو بحسب الرطل تسعة ارطال عراقية وستة ارطال
مدنية وبحسب الدرهم فالف ومائة وسبعون درهما ثم المد وهو
ربع صاع وقيل هو رطلان وربع بالعراقي فيكون مائتين واثنين
وتسعين درهما

في بيان الاوقية الواردة في

الاخبار

الاخبار فاكثر اللغويين على انها اربعون درهما وقال بعضهم انه
قد يطلق على سبعة مثاقيل وقال الاطباء انها عشرة دراهم
وخمسة اسباع درهم وقال في القاموس الاوقية بالضم سبعة
مثاقيل كالوقية بالضم وفتح المثناة التحتية مشددة واربعون
فصاحب القاموس طابق بالقولين الاولين دون الثالث

في بيان الوسق وقال الجوهري هو ستون صاعا والصاع
ما مر بيانه انفا وقال الفيروزآبادي في القاموس الوسق ستون صاعا
او حمل بعير ثم الحصة هو القيراط خاصة كما مر ثم الطسوج ايضا
هو القيراط وكل طسوج اربع شعيرات كما ان القيراط ايضا اربع شعيرات
كما مر وقال في القاموس الطسوج كسفود الناحية وربع دانق
معرب ه وقد مر ان الدانق قيراطان والقيراط اربع شعيرات فاذا كان
الطسوج ربع دانق يكون الطسوج شعيرتين على قوله وقد مر ان
الطسوج اربع شعيرات فقوله انه ربع دانق فاسد لان الطسوج ح
يكون نصف الدانق لا ربعه

في بيان المن والمن
قد اختلف باختلاف البلاد والزمان ومن التبريزي الذي هو بلدنا
قد اختلف فيه المتون باختلاف الازمان واختلاف السلطان ففي

زمان كان منه ستة مائة مثقال صيرفي وان نصف المثقال الصيرفي
بالحبة هو ثمانية واربعون شعيرا وبالنخود اثنى عشر نخودا على
ماقاله سلطان العلماء وصار في زمان عباسي عن ثمانية عباسيات
وفي زمان صار عباسي عن تسع عباسيات الفلوس السود وكل عباسية
عبارة عن عشرين مرضوفا وكل مرضوف غازبان وهو عبارة عن اربعة
مثاقيل صيرفية فتكون العباسية التي عبارة عن عشرين مرضوفا
عبارة عن ثمانين مثقالا صيرفيا ويكون المن التبريزي الذي هو عباسي
من تسع عباسيات سبعمائة مثقال وعشرين مثقالا وصار في زماننا
من التبريزي عبارة عن الف مثقال وهو زمان سلطنة السلطان ابن
السلطان عباس ميرزا رحمه الله وطاب ثراه وجعل الجنة مثواه

في بيان الكر المعتبر في الطهارة المائية وزنا

ومساحة اما وزنا فبالرطل وهو الف ومائتا رطل بالعراقي وقد عرفت
انه مائة وثلثون درهما على المشهور والدرهم الشرعي نصف مثقال
الصيرفي كاملا وبالمن ففيه اقوال وقال بعض انه مائة وثلثون
منا ونصف من باعتبار الرطل عراقيا وقيل مائة واربعة و
ثلثون منا ونصف من وقيل مائة وثلثون منا والاختلاف باعتبار

الاختلاف

الاختلاف في قدر الرطل العراقي كما عرفت وبالمن الاخير هو الف
مثقال صيرفي يكون الكر على التفسير الثاني للدرهم اثنين وثمانين
منا الا مائة مثقال وذلك بناء على المشهور في تفسير الرطل العراقي
وبالمثقال الصيرفي يكون مائة وثمانية وعشرين منا الا عشرين
مثقالا وقال الفاضل الجليل القزويني ان الكر مائة وثلثون منا
بمن التبريزي ومن التبريزي على ما قاله سلطان العلماء عبارة عن ستة
مائة مثقال صيرفي كما مر واما مساحة فهو ما كان كل واحد من
طوله وعرضه وعمقه ثلثة اشبار ونصفا والحاصل منه بعد الضرب
اثنان واربعون شبرا وسبعة اثمان شبر وهذا هو المشهور
وقيل انه سبعة وعشرون شبرا بحذف النصف عن الطول و
العرض والعمق وطريق ضرب قول الاول ان تضرب ثلثة الطول
في ثلثة العرض فيحصل تسعة ثم تضرب ثلثة في نصف العرض فيحصل
واحد ونصف ثم تضرب نصف الطول في ثلثة العرض فيحصل ايضا
واحد ونصف فكان مجموع هذه الضروب اثنى عشر شبرا ثم تضرب
نصف الطول في نصف العرض فيحصل الربع فيكون الحاصل من
مجموع ضرب الطول في العرض اثنى عشر شبرا وربعا ثم تضرب ذلك

الحاصل وهو الاثنى عشر في ثلثة العمق فيكون ستة وثلثون شبرا
ثم تضرب الاثنى في نصف العمق فيحصل الستة فصار الحاصل من
الضرب ح اثنين واربعون شبرا ثم تضرب الربع في ثلثة العمق
فيحصل ثلثة ارباع ثم تضرب الربع في نصف العمق فيحصل نصف ربع
فكان الحاصل من ضرب الربع ثلثة ارباع ونصف ربع وذلك سبعة
اثمان شبر فالكل ح اثنان واربعون شبرا وسبعة اثمان شبر
فتدبر واما صورة الضرب على القول الثاني وهو بحذف نصف
الشبر عن الطول والعرض والعمق فهي ان تضرب ثلثة الطول في
ثلثة العرض فيحصل تسعة اشبار ثم تضرب هذه التسعة الحاصلة
في ثلثة العمق فيحصل سبعة وعشرون شبرا ثم كتب الاوراق سنه ١٣٠٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عرفنا الاوقات الشرعية وجعلها اوقات العبادة
لذاته الحميدة ودعانا فيها لحضرته المنيعة للنيل بالسعادة الابدية
والفوز بالالاء والنعم الابدية والصلوة على رسوله المبعوث
قبلة لجميع القبيلة والسلام على الولي المنصوص من خالق البرية

سيما

سيما على القائم بالشيم البهية فيقول العبد المذنب
الغريق في بحر المعاصي السيد محمد مهدي بن السيد محمد جعفر الموسوي
غفر الله لهما يوم ينادي المنادي ان هذه وريقات لطيفة و
صحيفات منيفة في شرح شرح المنظومة الرفيعة وهي اللمعة
الدمشقية فان ذلك الشرح الفائح لغلقها الصادر من
الشهيد الثاني لما كان معضلا ومشكلا في غاية الاشكال
وكان الانعضال في هذا المبحث فاردت مستعينا بالله ان
اكتب شرحا موضحا لهذا المبحث ليبين مغلقاته ويوضح معضلاته
بعبارة سهلة قريبة للفهم ليدعوني بدعاء الخير وطلب الغفران
من الضراب لرؤف الرحمن ليغفر لي به بكرمه العميم ولطفه
الجسيم زلاتي الموجبة للجحيم فاستعينه التائيد لانه الموفق
والمعين في الدنيا والدين فرتبت ذلك على مقدمة
وبابين فهو في بيان معاني اشياء اربعة
العلم بعرض البلد المصطلح في السنة اهل الهيئة وهو في
المنتهى عبارة عن قوس من دائرة نصف النهار بين معدل
النهار وسمت الرأس وبعبارة اخرى واضح عن عبارة عن ما

بين المعدّل النهار والافق اى افق الشمال او بالعكس وهو ما
بين الافق ومعدل النهار فبالجملة ان عرض البلد هو
ملحوظ من نقطة الجنوب الى نقطة الشمال كما ان طول البلد
يلاحظ من جانب الشرق الى الغرب العلم بطول
البلد المصطلح فى المنجم وهو عبارة عن قوس معدّل النهار
محصور وواقع بين دائرة نصف النهار وطرف العمارة شرقًا
وهو كذلك وبين دائرة نصف النهار وطرف العمارة غربًا
وهو جزائر الخالدات وبعبارة اخرى ان طول البلد يلاحظ
من طرف العمارة شرقا وهو كذلك الى دائرة نصف النهار
وبالعكس اى يلاحظ من دائرة نصف النهار الى طرف العمارة
وكذلك وكذلك غربًا اى يلاحظ طول البلد من طرف العمارة
الغربى وهو جزائر الخالدات الى دائرة نصف النهار وبالعكس
اى يلاحظ من دائرة نصف النهار الى طرف العمارة الغربى
وهو جزائر الخالدات فبالجملة فطول البلد قد يلاحظ ما بين
دائرة نصف النهار الى اخر العمارة الشرقى وهو كذلك وبالعكس
وقد يلاحظ ما بين دائرة نصف النهار الى اخر العمارة الغربى

وهو

وهو جزائر الخالدات وبالعكس الميل الاعظم
المصطلح المعبّر عنه بالميل الكلى اى البعد الاعظم الكلى
والمراد بعد الشمس عن معدل النهار وبعدها الاعظم الكلى
عنه انما هو عند انتقال الشمس الى السرطان وانتهاءها فيه تنتهى
العلم بان اخر العمود من الارض شرقًا وهو كذلك
واخر العمود غربًا هو جزائر الخالدات فان العلم بطول البلد
موقوف بالعلم بذلك كما عرفت العلم بطول
البلاد وعرضها ثم ان طول مكة شرفها الله وزادها شرفها
ورزقنا ولكم زيارتها عز درجة اى سبعة وسبعون درجة
وعشرة دقيقة وعرضها كا م درجة اى احد وعشرون درجة
واربعون دقيقة ثم ان طول المدينة على مشرفها الالاف تحية
عه لـ درجة اى خمسة وسبعون درجة وعشرون دقيقة
الح هو ثلث درجة فان ستين دقيقة درجة واحدة وعرضها
كه درجة اى خمسة وعشرون درجة بلا زيادة ونقصان
ثم ان طول التبريز قيل فب درجة اى اثنان وثمانون درجة
وعرضه قيل لح درجة اى ثمانية وثلثون درجة كما فى زيج

الوغ بيك الملقب بسلطان شهيد ثم ان كل درجة من الدرجات
المذكورة فى طول البلاد وعرضها مسيرة ثمانية عشر فرسخًا ثم ان
ستين دقيقة درجة واحدة فى بيان الوقت
قال الشهيد ره فى شرح اللمعة الدمشقية فالظهر من الوقت زوال
الشمس عن وسط السماء وميلها عن دائرة نصف النهار المعلوم بزيد
الظل فى جانب المشرق بعد نقصانه اى بعد نقص ذلك الظل الواقع
فى جانب المغرب عند طلوع الشمس ويقع بذلك الظل الزائد فى جانب
المشرق بعد نقصه عن جانب المغرب فيه وايضًا لانه بمعنى رجع
وذلك الظل الزائد راجع الى الزيادة بعد نقصه وهو الظل الحادث
بعد الزوال وذلك اى بعد العلم بالزوال بزيادة الظل بعد
النقص انما هو فى الظل المبسوط لا فى الظل المنكوس وهو الحادث
عن المقياس الغير القائمة على الارض وهو الشاخص الساقطة
على الارض والوتد المنصوب فى الجدار فقيد المبسوط لاحتراز عن
ذلك فان الظل فيه ايضًا يزيد وينقص لكن لا عن المغرب
الى المشرق حتى يعلم به الزوال فالعلم بالزوال انما هو فى الظل المبسوط
وهو الحادث من المقاييس القائمة على سطح الارض المقارنة

من

من الافق او المتباعدة منه فان الشمس اذا طلعت لفائدة عملية
وتفصيلية لزيادة الظل بعد نقصه وبيان كيفية الزيادة اولًا
وبيان النقصان بعدها وبيان زيادتها بعد النقصان وذلك
ان الشمس اذا طلعت وقع لكل شاخص قائم على سطح الارض لا
مطلق الشاخص القائم على الارض بل لا بد ان يكون بحيث يكون
عمودًا على سطح الارض المقارنة من الافق او المتباعدة منه
واحترز بقيد العمودية عن الشاخص القائم على السطح بغير عمود
كالقائم عليه منحنيًا مثل القوس او معوجًا غير مستقيم وغيره مما
فانه فيهما لا يعلم حقيقة الزوال وان يزيد الظل وينقص فالمراد
من كونه عمودًا على السطح هو انه لو فرض وقوع السطح على رأس
الشاخص لا يكون مثلثا بل وقع الشاخص وسط الحقيقى للسطح
الواقع فيه المقياس بحيث لو خرج خط من جوانب الاربع الى
الشاخص المقياس تكون الخطوط كلها متساوية فبالجملة الشاخص
الكذائى اذا طلعت الشمس من الافق عليه وقع منه ظل طويل الى
جهة المغرب فقوله ظل طويل فاعل لقوله ره وقع لكل شاخص
ثم ان ذلك الظل الطويل الساقط الى جهة المغرب لا يزال ينقص اى

يثبت ينقص انًا فانًا دقيقة بعد دقيقة كلما ارتفعت الشمس من
الافق وتسير بطي السنائرو وتصل الى نهاية ارتفاعها حتى تبلغ
وسط السماء المسمى بدائرة نصف النهار فاذا بلغت وسطها
فينتهي الظل الغربي النقصان ولا ينعدم رأسًا لوجود الظل الجزئي
تحت المقياس شبرًا او شبرين وذلك ان كان عرض المكان و
عرض البلد وهو عبارة عن قوس من دائرة نصف النهار محصور
وواقع بين معدل النهار وسمت الراس كما عرفت في المقدمة المنصوب
فيه للقياس وهو الشاخص مخالفًا الميل الشمس في المقدار بان يكون
الارض زايدًا على ميل الشمس وهو بعدها من معدل النهار او
انقص عند زيادة العرض الى الشمال يكون الظل شماليًا وعند زيادة
العرض الى الجنوب يكون الظل جنوبيًا وعند نقصان العرض عن
ميل الشمس ينعدم الظل واما مخالفته به بالزيادة كبلد التبريز وما
والاه فان عرضها مخالفًا الميل الكلي للشمس في المقدار فان عرضها
كما عرفت في المقدمة لح درجة اي ثمانية وثلثون درجة وميل
الشمس اربعة وعشرون درجة فعرض التبريز يبعد عن ميل الشمس
باربعة عشر درجة فلذا لا ينعدم الظل فيه فكلما زاد البعد عن

ميل

ميل الشمس الى جهة الشمال او جهة الجنوب او جهة الشرق او جهة
الغرب زاد الظل فكلما قرب الى ميل الشمس نقص فلذلك قال وقد
ينعدم الظل الحادث طرف الغرب عند ميلها عن دائرة نصف النهار
اصلًا او رأسًا وكلية فلا يبقى ظل اصلًا ان كان عرض المكان المنصوب
فيه للقياس موافقًا للميل الشمس كلى يكون بقدره اي بقدر ميل
الشمس كما كان المكان المنصوب فيه للقياس عرضه اربعة وعشرين
درجة فان ميل الشمس ايضًا كان اربعة وعشرون درجة في الميل
الاعظم فعند توافقهما ينعدم الظل اصلًا كبعض البلاد الواقعة في
مقابل دائرة نصف النهار وبما ذكرناه صرح الشهيدي بقوله وذلك
اي انعدام الظل رأسًا في كل مكان يكون عرضه مساويًا للميل الاعظم
للشمس في الدرجة كما ذكرناه انفًا او انقص ان كان عرضه انقص عن
ميل الشمس عند ميلها بقدره اي عند ميل الشمس بقدر الميل الاعظم
للشمس فقوله بقدره متعلق بقوله الميل والضمير للميل الاعظم اي
اي نقصانًا عرضه عن ميل الشمس درجة عند الميل الاعظم كمكة
وصنعا فان عرضها انقص عن ميل الاعظم للشمس درجة لان
عرضها كما مر كام درجة اي احدى وعشرون درجة واربعون دقيقة

والميل الاعظم للشمس اربعة وعشرون درجة كما في زيج الوغ بيك
فعلم ان عرضها انقص عن ميلها الاعظم ثلثة درجات الا ان عشرين
دقيقة وموافقته اي موافقة المكان له اي للميل في الجهة بان عرض
البلد شماليًا والميل الاعظم ايضًا شماليًا او يكونان جنوبيًا كما في
المدينة ومكة ويتفق انعدام الظل في اطول ايام السنة تقريبًا في
الرسول وما قاربها في العرض اي في عرض البلد وانما قال تقريبًا لان
مدينة الرسول عرض بلده كه درجة اي خمس وعشرون درجة
بلا زيادة ونقصان والميل الاعظم للشمس ثلث وعشرون جزء وخمسة
وثلثون دقيقة على ما وجد في ارصاد المامون كذا في شرح جغميني او
اربعة وعشرون درجة في غيره كما مر ففيه يظهر الظل لكن لا الظل
المعتد به بل ظل يسير جدًا في سريع الزوال فلذا قال تقريبًا وفي حكمها
مكة قبل الانتهاء اي قبل انتهاء الميل الاعظم للشمس الى اطول ايام السنة
بستة وعشرين يومًا من سرطان ففي مكة وما والاها كصنعا ينعدم
الظل يومين يومًا قبل الانتهاء الى اطول ايام السنة بستة وعشرين
يومًا وهو حال المسامتة الشمس لرؤس اهلها وهو بعد مضي اربعة
ايام من الجوزاء ويومًا حالة هبوطها الا كما قاله الشهيد الاولى في

الذكرى

الذكرى من ان انعدام الظل في مكة وصنعا في اطول ايام السنة
بعد انقضاء ستة وعشرين من جوزاء وانتقال الشمس الى برج سرطان
ثم يحدث ظل جنوبي اي في مكة ويبقى ذلك الظل الجنوبي الى تمام الميل
اي ميل الشمس الى اطول ايامها وهو الميل الاعظم اعني انقضاء ستة وعشرين
من جوزاء وانتقالها الى اول برج سرطان فالظل في هذه الايام باق
وكل باق بعده اي بعد تمام الميل وبعد الانتهاء بستة وعشرين
وانتقالها الى السرطان الى ذلك المقدار اي الى مقدار تمام الميل ثم ينعدم
يومًا اخر وهو عند انحطاط الشمس الى الاسد كما ينعدم في اواخر ارتفاعها
غاية فانعدام الظل في مكة يومين يومًا قبل انتهاء الشمس الى غاية ارتفاعها
بستة وعشرين يومًا ويومًا عند انحطاطها الى برج الاسد اي بعد مضي
اربعة ايام منه والضابط الكلي في ذلك ان ما كان اي البلد الذي
عرضه زايدًا بالنسبة الى الميل الاعظم لا ينعدم الظل فيه اصلًا كالتبريز
وما قاربه فان عرض بلده لح درجة اي ثمانية وثلثون درجة وميل
الشمس اربعة وعشرون درجة كما عرفت بل تبقى عند زوال الشمس منه
اي من الظل بقية كما يبقى قبل الزوال وحين الزوال وبعده في بلدة
التبريز لكن يختلف ذلك الظل الباقي زيادة ونقصانًا ببعد الشمس عن

مسامتة رؤس اهله اى اهل البلد وقربها اى قرب الشمس من مسامتتهم
بسبب بعد عرض البلد وقربه الى الميل الاعظم وما كان عرضه اى عرض
بلده مساويا للميل الاعظم المسمى بالميل الكلى وغاية الميل يعدم فيه الظل
عند الزوال يوما واحدا وهو اطول ايام السنة اعنى انتقال الشمس الى
برج سرطان وما كان عرضه اى عرض البلد انقص منه اى من الميل
الاعظم للشمس كمكة وصنعا كما عرفت يعدم الظل فيه يومين وهما
عند مسامتة الشمس محاذيها الرؤس اهله اى اهل البلد وذلك فى
وقتين وقتا صاعدة اى وقت صعود الشمس وارتفاعها وهو الرابعة
من جوزا وهو قبل انتقالها بستة وعشرين يوما الى اول سرطان ووقتا
هابطة اى وقت هبوط الشمس الى برج الاسد بعد مضى اربعة ايام منه
كل ذلك من المذكورات من الانعدام مع موافقته له فى الجهة
اى موافقة عرض البلد للميل الاعظم فى الجهة بان كان الميل جنوبيا
وعرض البلد ايضا جنوبيا او كان الميل شماليا والعرض ايضا كان شماليا
كما اتفقا فى مكة وصنعا واما عدم موافقته له فى الجهة فهو الذى
اشار اليه بقوله اما الميل الجنوبى اى اذا كان للشمس ميل جنوبى وللعرض
ميل شمالى فلا يعدم ظله اى ظل المقياس المنصوب فى المكان الكائن او

ظل

ظل البلد من ذى العرض اى صاحب هذا العرض الشمالى من المقياس والجبال
والاشجار المغروسة فى هذه العرض الشمالى فيبقى الظل فيه مطلقا عند
الزوال وقبله وبعده فى جانب الشمال كما فى البرين وما والاه وكذا لا
يعدم الظل لو كان لها ميلا شماليا وللبلد ميلا جنوبيا فلا يعدم الظل
من جانب الجنوب اصلا ومن ثم فبالجملة ان ما ذكره الشهيد الثانى ره
من انعدام الظل فى مكة وصنعا يومين قبل الانتهاء بستة وعشرين
يوما من سرطان ويوما بعد مضى اربعة ايام من الاسد هو الحق لا كما
ذكره وقال المشهور فى ى فقوله ره لا ما قاله المص استثنا من قوله
وما كان عرضه انقص منه كمكة وصنعا يعدم فيه يومين فحاصله
ان انعدام الظل فى مكة وصنعا يومين لا يعدم الا يوم واحد كما قاله
المص ره فى ى تبعا للعلامة ره حيث قال فيه ان كون ذلك الانعدام
بمكة وصنعا هو فى اطول ايام السنة وهو كما مر هو انتقال الشمس الى برج
سرطان فالفرق بين ما قاله الشهيد الاول والشهيد الثانى هو ان
انعدام الظل فى مكة وصنعا على ما قاله الشهيد الثانى فى يومين يوم قبل
انتهاء الشمس الى الميل الاعظم بستة وعشرين يوما ولا يخفى ان ذلك
قبل بلوغ الشمس الى اطول ايام السنة بذلك المقدار ويوم بعد مضى اربعة

وثلاثين يوما من اول السرطان الى مضى اربعة ايام من الاسد وعلى ما
قاله الشهيد الاول فى ى تبعا للعلامة ره هو يوم واحد وهو بعد
انتقال الشمس الى سرطان وهو اطول ايام السنة وهو بعد انتهاء الشمس الى
الميل الاعظم المعبر عنه بالميل الكلى فبينهما بعد المشرقين والحق الموافق
للتحقيق ما ذكره الشهيد الثانى ره كما صرح بذلك بقوله فانه من اقبح الاوهام
واقل ما وقع فيه الرافع من الشافعية ثم قلده فيه جماعة منا ومنهم
من غير تحقيق المحل وذلك لان عرض مكة كما مر فى المقدمة هو احد
وعشرين درجة واربعون دقيقة لا يخفى ان الظل انما يعدم عند كون
الشمس فى درجة يكون ميلها بهذا القدر وهو الرابعة من الجوزاء لا فى
اطول ايام السنة وهو انتقال الشمس الى اول السرطان كما قال الشهيد الاول
فى ى تبعا لهم لان بين هاتين الدرجتين ستة وعشرين يوما او يصير
ذلك تقريبا اربعة وعشرين درجة وقطع الشمس لكل درجة من تلك
الدرجات فى ازيد من يوم تقريبا كما قيل ولو كان قطعها لها كل درجة
فى يوم يكون بينهما ستة وعشرون درجة تقطعها فى ستة وعشرين
يوما فكيف يتصور انعدام الظل ح فى اطول ايام السنة كما قال فى
ى بل يحدث الظل فى مكة فى اطول الايام الى انتقال الشمس الى الرابعة

من

من الاسد فيعدم الظل فيها كما يعدم فى رابعة الجوزاء فاذا مضى رابعة
الجوزاء يحدث الظل الى تمام الميل وبعده الى انتقالها الى رابعة
الاسد فيعدم الظل فى مكة فى هذين الوقتين كما صرح به الشهيد
الثانى ره ويعدم فى صنعا فى تاسعة الثور وتاسعة الاسد
كما قيل واطول النهار هو عند كونها فى اول السرطان فيكون ح
بين اول زمانى عدم الظل واطول النهار قريبا من ثلثة وخمسين
يوما كذا قيل فتدبر ولا تغفل حتى يظهر لك حقيقة الحال فانه من
اصعب المقال ومشتبه الاحوال اعلم ان البلاد
كلها كما قيل وقعت فى جانب الشمال من خط الاستواء المعبر عنه
بمعدل النهار لا فى جانب الجنوب الا اقل قليل لغاية شدة البرودة
فى شدتها لا معمورة فى جانب الجنوب من المعدل ثم ان بيان المطالب
المذكورة من طول البلد وعرضه وميل الشمس ومعدل النهار
ودائرة نصف النهار ومنطقة البروج والبروج نفسها وخط
الاستواء وغير ذلك مذكورة فى هذه الدائرة المسطورة لزيادة
التبصرة وعدم الاحتياج الى الهيئة والنظر الى الكرة قد
تمت هذه الرسالة

قال النبي صلعم ان موسى عم سئل ربه ان يعرفه عن ابتداء خلق الدنيا
منذ خلقت فاوحى الله تعالى الى موسى عم تسئلني عن غوامض علمي فقال يا رب
احب ان اعلم ذلك فقال يا موسى منذ خلقت الدنيا امات الف الف عام
عشر مرات وكانت خرابا خمسين الف عام ثم بدات في عمارتها خمسين
الف عام ثم خلقت فيها خلقا على امثال البقر ياكلون رزقي ويعبدون
غيري ثم افنيتهم كلهم في ساعة واحدة ثم خربت الدنيا خمسين الف عام ثم
بدات في عمارتها فكثت عامرة خمسين الف عام ثم خلقت فيها بحرا
فكثت البحر خمسين الف عام لا شيء فيها الي شربته ثم خلقت دابة
فسلطتها على ذلك البحر فشربته بنفس واحدة ثم خلقت خلقا اصغر
من ذلك اي من الزنبور واكبر من البق فسلطت ذلك الخلق على
ذلك الدابة فلدغها فقتلها فكثت الدنيا خرابا خمسين الف عام
ثم بدات في عمارتها فكثت خمسين الف عام ثم جعلت الدنيا كلها
اجام القصب وخلقت السلاحف وسلطتها عليها فاكلها حتى لا يبقى ٢ السلاحف
فيها شيء ثم اهلكتها في ساعة واحدة فكثت الدنيا خرابا خمسين
الف عام ثم خلقت ثلثين الف ادم فكثت خمسين الف عام فافنيتهم
كلهم بقضائي وقدري ثم خلقت الف الف مدينة من الفضة البيضاء

وخلقت

وخلقت في كل مدينة الف الف قصر من الذهب الاحمر فملأت المدن
من خردل عند الهواء والخردل احلى من الشهد وابيض من الثلج
ثم خلقت طيرا واحدا احمر وجعلت طعامه في كل الف سنة حبة
من الخردل كلها حتى تمت ثم خربتها فكثت خرابا خمسين الف عام
ثم بدات في عمارتها فكثت كذلك ثم خمسين الف عام ثم خلقت
الجان فكثت كذلك ثم خربت ثم عمرت وخلقت الجن فكثت كذلك
ثم خربت كذلك ثم عمرت فكثت خمسين الف عام عامرة ثم خلقت
اباك ادم بيدي يوم الجمعة وقت الظهر واخلق من الطين
واخرجت من صلبه

محمد تمت

الحديث

يوم

الاحد

سنة ١٣٠٢